



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
الصلوة
والسلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



مؤلف: پروفسور دکتر محمد باقر قزوینی

فروغ صبح است

«مجموعه شعر و مدیحه»

میر تقی میر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فردا صبح است «مجموعه شعر مهدوی»

نویسنده:

مریم سقلاطونی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	فردا صبح است «مجموعه شعر مهدوی»
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	پیش گفتار
۱۶	بخش اول: غزل
۱۶	اشاره
۲۳	گل باغ آشنایی
۲۵	تمنا
۲۶	اگر برگردی ای موعود!
۲۷	آرزو
۲۸	سبزترین فصل سال
۲۹	حسرت درمان
۳۰	غم عشقت
۳۲	رعایت
۳۴	یار می آید
۳۵	بهار نزدیک است
۳۶	تو در چه عالمی
۳۸	وقت است که بازآیی
۴۰	زمستانی
۴۲	از خود گذشته ایم
۴۳	تمنا
۴۵	به خورشید رسیدیم
۴۶	نگار می رسد
۴۷	تسبیح تو

- پرستوها ۴۹
- علی داوودی ۴۹
- سمت بهشت ۵۱
- سلام ۵۳
- این مخاطب ها ۵۴
- می آیی... ۵۶
- امید بسته ام ۵۸
- گفتی که پشت ابر نمی مانی ۵۹
- می آید ۶۰
- این جمعه هم بی تو ۶۱
- ای آخرین ستاره! ۶۲
- خودت دعا کن ۶۳
- بی قرار ۶۴
- بهار سبزپوش ۶۵
- غزل موعود ۶۶
- لطف آفتاب ۶۷
- دیده شب زنده دار من ۶۸
- نیامدی ۶۹
- قسم به خون ۷۰
- انتظار ماه تو ۷۱
- موسای نگاه تو ۷۲
- یا تو یا گریه ۷۳
- گلوی پینه بسته ۷۵
- دار آفتاب ۷۷
- قیامت عظما ۷۸
- پرنده ها که بیایند ۷۹

- ۸۰ خانه های کبود
- ۸۱ نیامدی
- ۸۲ بهار چشم هات
- ۸۳ انتظارهای پیایی
- ۸۵ انتظار
- ۸۶ حافظ
- ۸۸ بی تو
- ۸۹ چشم به راه
- ۹۰ پایان حیرانی
- ۹۱ آفتاب پنهانی
- ۹۲ صدایت می کنم
- ۹۳ ظهور کن
- ۹۴ تمام جاده را رفتم...
- ۹۵ در مدار چشمانت
- ۹۶ بغض جمکرانی من
- ۹۷ گل شب بو
- ۹۸ بهار در راه است
- ۹۹ یار آمدنی است
- ۱۰۰ جز این تمنایی نداریم
- ۱۰۱ ای آفتاب گم شده
- ۱۰۲ گل بکار!
- ۱۰۳ رود آینه
- ۱۰۴ طرح لبخند تو
- ۱۰۵ کی ظهور می کنی؟
- ۱۰۶ طلوعه موعود!
- ۱۰۷ کوچه کوچه جست و جو

- ۱۰۸ موج رویاها
- ۱۰۹ زمین یک روز...
- ۱۱۰ حسن اختتام
- ۱۱۱ آئینه
- ۱۱۲ جمعه موعود
- ۱۱۳ هنوز...
- ۱۱۵ صبح چهلم
- ۱۱۶ وعده دیدار
- ۱۱۷ بهار من
- ۱۱۸ مرد آسمانی
- ۱۱۹ مردی از راه می آید...
- ۱۲۰ صبح بی تو
- ۱۲۱ ای مهربان
- ۱۲۲ غروب شد... نیامدی
- ۱۲۳ باز آی
- ۱۲۴ باران
- ۱۲۵ تصویر فردا
- ۱۲۶ مرد موعود
- ۱۲۷ موعود جمعه
- ۱۲۸ بال رها
- ۱۳۰ دست قنوت
- ۱۳۱ قسمت من...
- ۱۳۳ با اون اسب سفید
- ۱۳۴ چراغونی
- ۱۳۵ جمعه های بی نشونی
- ۱۳۸ گل اطلسی

- ۱۴۰ ----- به عشق جمعه
- ۱۴۲ ----- مٹ آفتاب
- ۱۴۳ ----- بهونه عمر زمین
- ۱۴۶ ----- داره دیر می شه
- ۱۴۹ ----- درد دل
- ۱۵۱ ----- جمعه آخر
- ۱۵۴ ----- می دونم تو مهربونی
- ۱۵۷ ----- رد پای آسمون
- ۱۶۰ ----- جاده های بارونی
- ۱۶۳ ----- گل محمدی
- ۱۶۴ ----- جمعه هایی _ که تو نیستی
- ۱۶۵ ----- غرور شرقی
- ۱۶۶ ----- صبح آدینه
- ۱۶۷ ----- وقتشه بیای
- ۱۶۹ ----- چی بگم
- ۱۷۲ ----- باغچه رویا
- ۱۷۳ ----- مهر و ماه
- ۱۷۵ ----- آشنای ناشناس
- ۱۷۶ ----- هوای انتظار
- ۱۷۷ ----- بیا و از سحر بگو
- ۱۷۹ ----- قشنگ ترین روز خدا
- ۱۸۱ ----- پیچکای عاشق
- ۱۸۲ ----- وقتشه آقا!
- ۱۸۶ ----- اوج خواهش
- ۱۸۷ ----- مثل سایه با منی تو
- ۱۸۸ ----- دوره کویر

- انتظار خورشید - - - - - ۱۹۱
- یه روز سبز جمعه... - - - - - ۱۹۲
- ماه پیشونی سارا جلوداریان - - - - - ۱۹۵
- جمعه ای که داره می آد - - - - - ۱۹۶
- تو بیا که جون بگیرم - - - - - ۲۰۰
- بخش سوم: دوبیتی و رباعی - - - - - ۲۰۳
- اشاره - - - - - ۲۰۳
- تو می آیی - - - - - ۲۰۵
- صحن دل - - - - - ۲۰۵
- بهار همیشه - - - - - ۲۰۵
- بهار - - - - - ۲۰۷
- زال - - - - - ۲۰۷
- طراقت دیدار - - - - - ۲۰۷
- خلوص - - - - - ۲۰۹
- نفس نسیم - - - - - ۲۰۹
- بهاران - - - - - ۲۰۹
- پیام عشق - - - - - ۲۱۱
- فُرادا خواندیم! - - - - - ۲۱۱
- صد جمکران دل - - - - - ۲۱۱
- تو می آیی - - - - - ۲۱۳
- زال نورش جاری است - - - - - ۲۱۳
- اشک روان آوردیم - - - - - ۲۱۳
- تو را می بینند! - - - - - ۲۱۵
- برگرد - - - - - ۲۱۵
- ای دوست! - - - - - ۲۱۵
- می آید از ماه - - - - - ۲۱۷

۲۱۷	روح سحرهادی
۲۱۷	مردود
۲۱۹	فانوسی چشم تو
۲۱۹	انتظار
۲۲۲	کتاب نامه
۲۲۴	فهرست الفبایی اشعار
۲۳۳	نمایش شاعران
۲۴۰	درباره مرکز

سقلاطونی، مریم، ۱۳۵۴ _ ، گردآورنده

فردا صبح است: «مجموعه شعر مهدی» / گردآورنده مریم سقلاطونی؛ [تهیه کننده] مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما. _
_ قم: صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ دفتر عقل، ۱۳۸۶.

۱۵۴ ص. _ _ (مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۱۰۲۴)

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۰۶۳-۰ ریال: ۱۲۰۰۰

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۱۴۷] _ ۱۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. محمد بن حسن، امام دوازدهم (عج)، ۲۵۵ق. _ _ شعر. ۲. مهدویت _ _ انتظار _ _ شعر _ _ مجموعه ها. الف. صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما. - ب. عنوان

۷ س ۳ م / PIR۶۲۰۸۳۵۱۴۱۹۱ / ۸۱۶۸

ص: ۱

پیش گفتار

پیش گفتار

فردا آمدنی است...

فردا تمام دریچه های بسته، گشوده خواهد شد...

فردا، روز جهانی عدالت است...

فردا، روز جهانی مهربانی است...

فردا آمدنی است...

... فردا نزدیک است...

فردا، روز پایان چشم انتظاری هاست...

مجموعه حاضر دغدغه تمام شاعران و دل سوختگان عاشقی است که به انتظار فردا نشسته اند... به انتظار آمدن صبح؛ به انتظار دمیدن روح مهربانی در تمام جان ها...

این مجموعه، سلام تمام واژه هایی است که از ذهن عاشقان ظهور در عصر انتظار پیش کش شده است به او که یک روز از همین روزهای در راه، خواهد آمد...

یک روز به نام مقدس صبح...

آن روز موعود

ص: ۴

بخش اول: غزل

اشاره

بخش اول: غزل

ص: ۵

زیر فصل ها

گل باغ آشنایی

تمنا

اگر برگردی ای موعود!

آرزو

سبزترین فصل سال

حسرت درمان

غم عشقت

رعایت

یار می آید

بهار نزدیک است

تو در چه عالمی

وقت است که باز آیی

زمستانی

از خود گذشته ایم

تمنا

به خورشید رسیدیم

نگار می رسد

تسبیح تو

پرستوها

علی داوودی

سمت بهشت

سلام

این مخاطب ها

می آیی...

امید بسته ام

گفتی که پشت ابر نمی مانی

می آید

این جمعه هم بی تو

ای آخرین ستاره!

خودت دعا کن

بی قرار

بهار سبزپوش

غزل موعود

لطف آفتاب

دیده شب زنده دار من

نیامدی

قسم به خون

انتظار ماه تو

موسای نگاه تو

یا تو یا گریه

گلوی پینه بسته

دار آفتاب

قیامت عظما

پرنده ها که بیایند

خانه های کبود

نیامدی

بهار چشم هات

انتظارهای پیایی

انتظار

حافظ

بی تو

چشم به راه

پایان حیرانی

آفتاب پنهانی

صدایت می کنم

ظهور کن

تمام جاده را رفتم...

در مدار چشمانت

بغض جمکرانی من

گل شب بو

بهار در راه است

یار آمدنی است

جز این تمنایی نداریم

ای آفتاب گم شده

گل بکار!

رود آینه

طرح لبخند تو

کی ظهور می کنی؟

طلیعه موعود!

کوچه کوچه جست و جو

موج رویاها

زمین یک روز...

حسن اختتام

آینه

جمعه موعود

هنوز...

صبح چهلم

وعده دیدار

بهار من

مرد آسمانی

مردی از راه می آید...

صبح بی تو

ای مهربان

غروب شد... نیامدی

باز آی

باران

تصویر فردا

مرد موعود

موعود جمعه

بال رها

دست قنوت

قسمت من...

... با اون اسب سفید

چراغونی

جمعه های بی نشونی

گل اطلسی

به عشق جمعه

مث آفتاب

بهونه عمر زمین

داره دیر می شه

درد دل

جمعه آخر

می دونم تو مهربونی

رد پای آسمون

جاده های بارونی

گل محمدی

جمعه هایی _ که تو نیستی

غرور شرقی

صبح آدینه

وقتشه بیای

چی بگم

باغچه رویا

مهر و ماه

آشنای ناشناس

هوای انتظار

بیا و از سحر بگو

قشنگ ترین روز خدا

پیچکای عاشق

وقتشه آقا!

اوج خواهش

مثل سایه با منی تو

دوره کویر

انتظار خورشید

یه روز سبز جمعه...

ماه پیشونی سارا جلوداریان

جمعه ای که داره می آد

تو بیا که جون بگیرم

گل باغ آشنایی

گل باغ آشنایی

عراقی همدانی

ز دو دیده، خون فشانم ز غمت، شب جدایی

چه کنم که هست اینها گل باغ آشنایی

همه شب نهاده ام سر چو سگان بر آستان

که رقیب در نیاید به بهانه گدایی

مژه ها و چشم شوخش به نظر چنان نماید

که میان سنبلستان چَرَد آهوی ختایی

در گُلستان چشمم ز چه رو همیشه باز است

به امید آنکه شاید تو به چشم من در آیی

سر برگ گل ندارم، ز چه رو روم به گلشن

که شنیده ام ز گل ها همه بوی بی وفایی
به کدام مذهب است این، به کدام ملت است این
که کشند عاشقی را که تو عاشقم چرایی؟
به طواف کعبه رفتم، به حرم رهم ندادند
که برون در چه کردی، که درون خانه آیی؟
به قمارخانه رفتم همه پاک باز دیدم
چو به صومعه رسیدم، همه زاهد ریایی
در دیر می زدم من که ندا ز در درآمد
که درآ، درآ «عراقی»؛ که تو خاص از آن مایی

فروغی بسطامی

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را
کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را
غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور
پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدی که من
با صد هزار دیده، تماشا کنم تو را
چشمم به صد مجاهده آینه ساز شد
تا من به یک مشاهده، شیدا کنم تو را
بالای خود در آینه، چشم من بین
تا باخبر ز عالم بالا کنم تو را
خواهم شبی، نقاب ز رویت بر افکنم
خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم تو را
طوبا و سدره گر به قیامت به من دهند
یک جا فدای قامت رعنا کنم تو را
زیبا شود به کارگه عشق، کار من
هر گه نظر به صورت زیبا کنم تو را

اگر برگردی ای موعود!

اگر برگردی ای موعود!

یوسفعلی میرشکاک

تمام خاک را گشتم به دنبال صدای تو

بین باقی است روی لحظه هایم، جای پای تو

اگر کافر، اگر مؤمن، به دنبال تو می گردم

چرا دست از سر من بر نمی دارد هوای تو؟

صدایم از تو خواهد بود، اگر برگردی ای موعود!

پر از داغ شقایق هاست، آوازم برای تو

تو را من با تمام انتظارم جست و جو کردم

کدامین جاده امشب می گذارد سر به پای تو؟

نشان خانه ات را از هزاران شهر پرسیدم

مگر آن سوتر است از این تمدن، روستای تو؟

رضوانی شیرازی

همه هست آرزویم که بینم از تو رویی
چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی
به کسی جمال خود را ننموده ای و بینم
همه جا به هر زبانی بود از تو گفت و گویی
همه خوش دل ند، مطرب بزند به تار، چنگی
من از آن خوشم که چنگی بزدم به تار مویی
چه شود که راه یابد سوی آب، تشنه کامی
چه شود که کام جوید ز لب تو، کام جویی
بشکست اگر دل من، به فدای چشم مست
سر خم می سلامت، شکند اگر سبویی
همه موسم تفرّج به چمن روند و صحرا
تو قدم به چشم من نه، بنشین کنار جویی
بنموده تیره روزم، ستم سیاه چشمی
بنموده مو سپیدم، صنم سپیدرویی
نظری به سوی «رضوانی» دردمند مسکین
که به جز درت ندارد نظری به هیچ سویی

سبزترین فصل سال

سبزترین فصل سال

قیصر امین پور

ز جاده های خطر، بوی یال می آید

کسی از آن سوی مرز محال می آید

صدای کیست؟ خدایا، درست می شنوم؟

دوباره بوی صدای بلال می آید

مشام جنگل آتش گرفته می سوزد

که بوی سوختن از یک نهال می آید

ز بس فرشته به تشییع لاله آمد و رفت

صدای مبهم برخورد بال می آید

مپرس از دل خود، لاله ها چرا رفتند؟

که بوی کافری از این سؤال می آید

بیا و راست بگو: چیست مذهبیت ای عشق؟

که خون لاله به چشمت حلال می آید

به لحظه لحظه این روزهای سرخ قسم

که بوی سبزترین فصل سال می آید

حسرت درمان

محمد رضا یاسری

دیده در راه تو ای سرور دوران تا چند
دل در اندیشه هجران تو حیران تا چند
قطب دورانی و دل ها به تو گردد مجموع
بی تو جمعیت اسلام، پریشان تا چند
بی قراران تو را درد جدایی تا کی
دوست داران تو را زحمت عدوان تا چند
من خجالت زده بی سر و پا از این دست
سینه لبریز غم و سر به گریبان تا چند
چشم ما گرچه به دیدار رخت لایق نیست
در پس ابر نهران، مهر فروزان تا چند
ای که شمشیر تو تفسیر کند قرآن را
در نیام، آن گهر پاک درخشان تا چند
ای طیب دل بیمار جهان، تعجیلی
دردمندان تو را حسرت درمان تا چند
در چمنزار «چمن»، بی گل رخسارت، زار
تا به کی ماند و در آتش حرمان تا چند

غم عشقت

حکیم صفای اصفهانی

دل بردی از من به یغما ای ترک غارت گر من
دیدی چه آوردی ای دوست از دست دل بر سر من
عشق تو در دل نهان شد، دل، زار و تن، ناتوان شد
رفتی چو تیر و کمان شد از بار غم، پیکر من
می سوزم از اشتیاق، در آتشم از فراق
کانون من، سینه من، سودای من، آذر من
دل در تف عشق افروخت، گردون لباس سیه دوخت
از آتش و آه من سوخت در آسمان، اختر من
شکرانه کز عشق مستم، می خواره و می پرستم
آموخت درس الستم استاد دانشور من
در عشق، سلطان بختم، در باغ دولت، درختم
خاکستر فقر، تختم؛ خاک فنا، افسر من
با خار آن یار تازی چون گل کنم عشق بازی
ریحان عشق مجازی، نیش من و نشتر من
دل را خریدار کیشم، سرگرم بازار خویشم
اشک سپید و رخ زرد، سیم من است و زر من
اول دلم را صفا داد، آینه ام را جلا داد

آخر به باد فنا داد عشق تو، خاکستر من

بار غم عشق او را گردون ندارد تحمل

ص: ۱۲

کی می تواند کشیدن این پیکر لاغر من
دل دم ز سرّ صفا زد، کوس تو بر بام ما زد
سلطان دولت لوا زد از فقر در کشور من

رعایت

رعایت

قیصر امین پور

ای نگهت کرده آفتاب رعایت
چشم تو بنموده حق خواب رعایت
چرخ ز گردش بماند و گرد تو گردید
کرد چو قانون آفتاب رعایت
آب ز رفتار ماند و شعر تو را خواند
حق تقدم نموده آب رعایت
چشم سیه مست تو ز بس که خراب است
می نکند حرمت شراب رعایت
تیغ تو در قتل عاشقان شده مایل
کی کند اندازه و حساب رعایت
هرچه گل خوب دید، دست غمت چید
خواست کند اصل انتخاب رعایت
ما همگی محرمیم و غیر نه اینجاست
در بر محرم مکن حجاب رعایت

یار می آید

یار می آید

جواد محقق

به روز حادثه، مرد از غبار می آید

ز جاده های شهادت، سوار می آید

نوای نو ز گلوی هزار می ریزد

سرود تازه به لب، آبشار می آید

به باغ های خزان ندیده با عبور نسیم

صدای لشکر سبز بهار می آید

کویر تشنه چرا در سکوت خود تنهاست

به فتح دشت عطش، جویبار می آید

غبار یأس بشوید از سراجہ دل

به سر حدیث شب انتظار می آید

هنوز بوی شهادت به کوچہ می پیچد

صدای سرخ انالحق ز دار می آید

چراغ لاله بچینید روی سینه کوه

که دیو رفته از این شهر و یار می آید

بهار نزدیک است

بهار نزدیک است

ثابت محمودی (سهیل)

غروب عمر شب انتظار نزدیک است

طلوع مشرقی آن سوار نزدیک است

دلم قرار نمی گیرد از تلاطم عشق

مگو برای چه وقت قرار نزدیک است

اگر که در کف دیوارها گل و لاله است

عجیب نیست؛ که دیدار یار نزدیک است

بیا چو لاله، تنت را به زخم، آذین بند

بیا و زود بیا؛ روز بار نزدیک است

بیا که خانه تکانی کنیم دل ها را

از انجماد کسالت؛ بهار نزدیک است

فریب خویش مده، تشنگی ات خواهد کشت

دو گام پیش بنه، چشمه سار نزدیک است

در آسمان پگاه، آن پرنده را دیدی؟

اسیر موج نگردی؛ کنار نزدیک است

تو در چه عالمی

تو در چه عالمی

مولوی

ای جان و ای دو دیده بینا چگونه ای؟

وی رشک ماه و گنبد مینا چگونه ای؟

ای ما و صد چو ما ز پی تو خراب و مست

ما بی تو خسته ایم، تو بی ما چگونه ای؟

آنجا که با تو نیست، چو سوراخ کزدم است

و آنجا که جز تو نیست، تو آنجا چگونه ای؟

ای جان، تو در گزینش جان ها چه می کنی؟

وی گوهر فزوده ز دریا چگونه ای؟

ای کوه قاف صبر و سکینه چه صابری!

وی عزلتی گرفته چو عنقا، چگونه ای؟

عالم به توست قائم، تو در چه عالمی؟

تن ها به توست زنده، تو تنها چگونه ای؟

ای آفتاب از تو خجل در چه مشرقی؟

وی زهرناب با تو چو حلوا، چگونه ای؟

زیر و زیر شدیمت بی زیر و بی زیر

ای درفکنده فتنه و غوغا چگونه ای؟

ای شاه شمس! مفخر تبریز بی نظیر

در قاب قوس قرب و در ادنی چگونه ای؟

ص: ۱۶

وقت است که باز آیی

وقت است که باز آیی

حافظ

ای پادشه خوبان، داد از غم تنهایی

دل بی تو به جان آمد، وقت است که باز آیی

دایم گل این بستان شاداب نمی ماند

دریاب ضعیفان را در وقت توانایی

دیشب گله زلفش با باد همی کردم

گفتا: غلطی، بگذر زین فکرت سودایی

صد باد صبا اینجا با سلسله می رقصند

این است حریف ای دل تا باد نیمایی

مشتاقی و مهجوری، دور از تو چنانم کرد

کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی

ساقی، چمن گل را بی روی تو رنگی نیست

شمشاد، خرامان کن تا باغ بیارایی

ای درد توأم درمان در بستر ناکامی

وی یاد توأم مونس در گوشه تنهایی

در دایره قسمت، ما نقطه تسلیمیم

لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست

کفر است در این مذهب، خودبینی و خودرایی

زین دایره مینا، خونین جگرم، می ده

ص: ۱۷

تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی

«حافظ» شب هجران شد، بوی خوش وصل آمد

شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی

زمستانی

زمستانی

مرتضی نوربخش

ای آفتاب ناب زمستانی

پوشیده در نقاب زمستانی

ای لنگر سکینه این کشتی

تسکین اضطراب زمستانی

ما خود رسیده ایم به فصلی سبز

در آخر کتاب زمستانی

اما زمین دچار شبی قطبی است

افسرده، غرق خواب زمستانی

چون صفحه ای سفید که می ماند

در چارچوب قاب زمستانی

در انجماد خاک، دلم بی تو

یخ بسته مثل آب زمستانی

آن دست های گرم و صمیمی کو؟

ای هرم آفتاب زمستانی!

در فصل سرد غیبت تو ای عشق

دل می رود به خواب زمستانی

ص: ۱۸

از خود گذشته ایم

از خود گذشته ایم

هلالی جغتایی

هر خوبی ای که از همه خوبان شنیده ایم

امروز در شمایل خوب تو دیده ایم

مشکل حکایتی است که از ماجرای عشق

حرفی نگفته ایم و سخن ها شنیده ایم

ما را به راه عشق تو آرام و خواب نیست

از بی خودی است گر نفسی آرمیده ایم

رندیم و می کشیم و همین است کار ما

عمری سبوی مجلس رندان کشیده ایم

جایی رسیده ایم که از خود گذشته ایم

از خود گذشته ایم و به جایی رسیده ایم

هرگز به جانب مه نو، راست ننگریم

کز شوق ابرویت چو «هلالی» خمیده ایم

هر کس به تماشایی رفته است به صحرائی

ما را که تو منظوری، خاطر نرود جایی

یا چشم نمی بیند یا راه نمی داند

هر کو به وجود خود دارد ز تو پروایی

دیوانه عشقت را جایی نظر افتاده است

کانجا نتواند رفت اندیشه دانایی

امید تو بیرون برد از دل همه امیدی

سودای تو خالی کرد از سر همه سودایی

زیبا ننماید سرو اندر نظر طبعش

آن کش نظری باشد با قامت زیبایی

گویند رفیقانم در عشق چه سر داری

گویم که سری دارم در باخته در پایی

زنهار نمی خواهم کز کشتن امانم ده

تا سیرترت بینم، یک لحظه مدارایی

در پارس که تا بوده است از ولوله آسوده است

بیم است که برخیزد از حسن تو غوغایی

من دست نخواهم برد الا به سر زلفت

گر دست رسی باشد یک روز به یغمایی

گویند تمنایی از دوست بکن «سعد»

جز دوست نخواهم کرد از دوست، تمنایی

ص: ۲۰

به خورشید رسیدیم

حافظ

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد
زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
آن همه ناز و تنعم که خزان می فرمود
عاقبت در قدم باد بهار آخر شد
شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل
نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد
صبح امید که بُد معتکف پرده غیب
گو برون آی که کار شب تار آخر شد
آن پریشانی شب های دراز و غم دل
همه در سایه گیسوی نگار آخر شد
باورم نیست ز بدعهدی ایام هنوز
قصه غصه که در دولت یار آخر شد
بعد از این، نور به آفاق دهم از دل خویش
که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد
در شمار ار چه نیاورد کسی «حافظ» را
شکر کان محنت بی حد و شمار آخر شد

نگار می رسد

مولوی

آب زیند راه را هین که نگار می رسد

مژده دهید باغ را بوی بهار می رسد

راه دهید یار را آن مه ده چهار را

کز رخ نوربخش او نور نثار می رسد

رونق باغ می رسد، چشم و چراغ می رسد

غم به کنار می رود، مه به کنار می رسد

باغ سلام می کند، سرو قیام می کند

سبزه پیاده می رود، غنچه سوار می رسد

خلوتیان آسمان تا چه شراب می خورند

روح خراب و مست شد، عقل خمار می رسد

چون برسی به کوی ما، خامشی است خوی ما

زانکه ز گفت و گوی ما گرد و غبار می رسد

روشن از روی تو آفاق جهان می بینم
عالم از جاذبه ات در هیجان می بینم
شورش بلبل و جان بازی پروانه و شمع
همه از عشق تو ای مونس جان می بینم
بی نشانی تو و حیرانم از این راز که من
هر کجا می نگرم، از تو نشان می بینم
دل هر ذره، تجلی گه مهر رخ توست
نتوان گفت چه اسرار نهان می بینم
باد با زمزمه، تسبیح تو را می خواند
آب را ذکر تو جاری به زبان می بینم
لاله از شعله عشق تو بود سوخته دل
وزغمت، مرغ سحر را به فغان می بینم
هر کجا عشق بود چشمه آن چهره توست
همه مست از تو، دل باده کشان می بینم
نور روی تو نه تنها به دل سینا تافت
که من این نور به هر ذره عیان می بینم
چه تماشایی و زیباست جمال تو که من

هر چه چشم است، به رویت نگران می بینم

به تو سو گند که در موقع توفان بلا

ص: ۲۳

یاد تو مایه آرامش جان می بینم

بر در خویش «شفق» را به گدایی پذیر

که گدایان تو را به زشهان می بینم

پرستوها

پرستوها

زیر فصل ها

علی داوودی

علی داوودی

خدا، نه! شکل انسان، نه! جدا از رنگ ها، بوها

تو را با خویش می سنجند، دنیای ترازوها

کتابی! سوره هایت، هر ورق، معنای خورشیدند

جهان آینه کور است و تفسیر ارسطوها

نسیمی! بوی گندم زار در تو می دود هر دم

نه! سودای شرابی در تو می رقصند هندوها

قیامت در قیامت، رستخیز شاعران هستی

طرب در من ندارد رقص خلخال و النگوها

جهان، این چشم های سرمه کش در انتظار توست

که فانوسی بیاویزی، در این سوسوی گیسوها

نماز سبز گلدان های نومیدی اجابت کن

بیاری گل، بریزی عطر در دستان شب بوها

تو راز غنچه های سر به مهری ای بهار تلخ!

بیا بگذار شیرین بگذرد اوقات کندوها

طلسم دیو سال خاک شاید بشکند امشب

که بر خود حرز می بندند اینجا، سحر و جادوها

ص: ۲۴

کمان در دست ابروها، جهان دست پری روها
خوشم با این تکاپوها، چه اشراقی است این سوها
پرستوها که برگردند، فال عشق می گیرم
پرستوها، پرستوها، پرستوها، پرستوها

سمت بهشت

سمت بهشت

فاطمه طارمی

گم کرده ام در ازدحام شهر، سویت را
سمت بهشت، سرزمین آرزویت را
ابری ترین جغرافیای خواهش! برخیز
با من بیار آبی ترین بغض گلویت را
خورشید یخ بسته است در من سال های سال
آری بتاب ای آفتاب حسن، رویت را
بگذار تا گل دسته هایت بال بگشایند
این خاطر دل تنگ، این در جست وجویت را
من عاشقم، سلول هایم خوب می فهمند
شکل کبوترهای عاشق چارسویت را
عطر حرم از هر طرف می بارد، اما عشق
این کودک آواره گم کرده است کویت را
آیا کدامین جاده با من می رسد تا تو

عمری است سیبی سرخ گم کرده است جویت را

ص: ۲۵

ای آبروی گریه ها! دستم به دامانت
این بار هم مهمان کن این بی آبرویت را
نهر و هلال ماه و مه کم رنگ... گم کردم
سمت بهشت، سرزمین آرزویت را...

سلام

سلام

فاطمه طارمی

مولای مهربان غزل های من سلام!
سمت زلال اشک من! آقای من! سلام!
نامت بلند و اوج نگاهت همیشه سبز
آبی ترین بهانه دنیای من سلام!
قلبی شکسته دارم و شعری شکسته تر
اما نشسته در تب غوغای من سلام!
ما بی حضور چشم تو اینجا غریبه ایم
دستی، سری، تکان بده آقای من! سلام!
تقدیم چشم های تو این شعر ناتمام
زیباترین افق به تماشای من سلام!

ص: ۲۶

این مخاطب‌ها

این مخاطب‌ها

سیدمهدی موسوی

سلام ای که تو را گریه می‌کنم شب‌ها!

خلاصه همه حرف‌ها و مطلب‌ها

خدا اجازه به شب داده است با این شرط

که صبح، سجده بیارند بر تو کوکب‌ها

چگونه وصف کنم انتظار را آقا؟

توان گفتشان نیست این مرگب‌ها

ز پشت ابر برون آ! بتاب زلفت را

که کنج لانه خود کز کنند عقرب‌ها

تویی دلیل بقای زمین سرگردان

که نظم داده به این جمع نامرتب‌ها

که نقطه ای شده ای ماورای مرگ و حیات

که می‌رسند به هم کفرها و مذهب‌ها

برای دیدن حسن تو وا شده هر چشم

به اذن توست که وا می‌شود ز هم لب‌ها

به انتظار تو این راه‌ها درست شده

برای آمدنت زین شده است مرکب‌ها

رسیده هرم نفس‌های تو به این اقلیم

که باز از هیجان شعله ور شده تب ها

رسیده است به دل هایمان شمیم شما

که فارغیم از این اسم ها و منصب ها

ص: ۲۷

غزل تمام شد و باز آخرش خالی است

در انتظار تو هستند این مخاطب ها...

می آیی...

می آیی...

محمدجواد آسمان

ز هر سو گشته ام هفتاد فرسخ در بیابان ها

نشانی از تو پیدا نیست بر برف زمستان ها

هوای شهر را پس می زند بغض نفس هایم

که از عطر تو خالی مانده تقدیر خیابان ها

شبهه ببر پیری زیر پایم دشت دل گیری است

عزیز! این روزها، بی میله مرسومند زندان ها

پدر می گفت: وقتی جاده ها یخ زد، تو می آیی

می آیی که بکاری حسن یوسف توی گلدان ها

می آیی که زمین را هُرم لبخندت بلرزاند

که شرم آگین شود رخسار گل ها و گلستان ها

بیا که تشنه ایم و خشک می بارند باران ها

تهی دستیم و بی فیض تو برکت رفته از نان ها

بیا که زندگی؛ یعنی تو را در هر نفس دیدن

بمان که مرگ؛ یعنی از تو خالی ماندنِ جان ها

زمین را عسرتی رویینه تن در خود فرو برده است

تو را گم کرده مثل تار مویی لای قرآن ها

نشانی از تو پیدا نیست... پیدا نیست؟! ... آری، هست

شکرخند تو پنهان است، آری در نمکدان ها

ص: ۲۸

نشانی از تو بر برف زمستان نیست... آری نیست...

که گل رویانده ای با هر قدم در جانِ انسان ها

بیا که مرگ در تابوتِ بی رنگش بیارامد

که آغاز بی آغازی و پایان بخشِ پایان ها

امید بسته ام

امید بسته ام

رضا اربعین

قسم به آیه چشمت، به خوبی ات، به صفایت

دوباره مثل همیشه دلم گرفته برایت

در آرزوی تو هر شب به خواب رفتم و اما

نه دیدم و نه شنیدم، نه چهره ات، نه صدایت

گره شده به گلویم چه بغض سرد و غریبی

امید بسته ام امشب به دست عقده گشایت

دلم هوای تو دارد، بیا بین که چگونه

بدون بال و پر اینجا نشسته ام به هوایت؟

امید بسته ام آقا به جمعه های پس از این

به وعده های ظهور بدون چون و چرایت

گفتی که پشت ابر نمی مانی

گفتی که پشت ابر نمی مانی

مهدی اشرفی

آقا سلام، حال شما خوب است، این هفته جمعه منتظرت باشیم؟

از دوری ات همیشه ملالی هست، تا کی عزیز! بی خبرت باشیم؟

دستی بکش به روی تمام شهر، اینجا هوا همیشه مه آلود است

حالا که پشت این همه دیواریم، آقا! چگونه در نظرت باشیم؟

مادر همیشه بعد نماز صبح، بعد از دعای سبز فرج می گفت:

می شد که جزء قافله سی صد، یا جزء سیزده نفرت باشیم؟

تهران _ به سمت عشق، ولی عصر، جای شما دو مرتبه خالی تر

تو نیستی و دور و بر نامت، هستیم تا که دور و برت باشیم

ما را ببخش ما که مه آلودیم، ما را که از گناه خود ابریم

ما را که هیچ وقت نمی خواهیم از مایه های دردسرت باشیم

این روزها همیشه کسی در باد، می خواند آفتابی نامت را

گفتی که پشت ابر نمی مانی، این هفته جمعه منتظرت باشیم؟

می آید

عباس رضایی

می آید از زلال خیابان انقلاب

آئینه پوش و آئینه گردان آفتاب

می آید از کرانه محتوم عاقبت

از سمت استجابت دستان آفتاب

می بارد از وسیع کرامات بارور

— بر خشک زار یخ زده — باران آفتاب

آن مرد، آن مسافر شفاف می رسد

از عمق روشنایی و از جان آفتاب

در انجماد لکنت شب حرف می زند

با لهجه صمیمی و سوزان آفتاب

باشد که خیل رهگذران را صلا دهد

مردی که ایستاده در ایوان آفتاب

باشد که مرد رفته دیروزهای دور

برگردد از زلال خیابان آفتاب

این جمعه هم بی تو

این جمعه هم بی تو

خدایچه رحیمی

توفان بی ملاحظه در راه است، فردا بلوط پیر چه خواهد کرد؟

اد زبان نفهم غضب آلود با بید سر به زیر چه خواهد کرد؟

آن روزها، ردیف صنوبرها در گیج گاه جاده، امیدی بود

فردا که ردّ هیچ درختی نیست، گم کرده مسیر چه خواهد کرد؟

فانوس های سرخ ترک خورده، در باغ مه گرفته تماشایی است

با این چراغ های انارینه، باغ بهانه گیر چه خواهد کرد؟

این تکه سنگ از همه جا مانده، بیهوده در مدار نمی چرخد

گیرم هزار سال دگر اما با روز ناگزیر چه خواهد کرد؟

با یال اسب های رها در باد، بوی جنون زلف تو می آید

در شیشه زار سرخ نفس هایت، این کوچه، این مسیر چه خواهد کرد؟

این جمعه هم دعای سماتم را در غربت نبود تو می خوانم

تو نیستی و شاعر دردآلود با این غم خطیر چه خواهد کرد؟

ای آخرین ستاره!

ای آخرین ستاره!

مهدی طوسی

دستان باغ بوی زمستان گرفته اند
گنجشک های خسته غم نان گرفته اند
چوپان، بیا که گرگ در این گله می وزد
سگ ها گلوی بره به دندان گرفته اند
کفتارها میان زمان غوطه می خورند
اجساد جفدهای زمین جان گرفته اند
شب جاهلیت از در و دیوار می چکد
این نو قبیله ها سر و سامان گرفته اند
دنیا به مالکیت اینان درآمده است
بر سر در بهشت، نگهبان گرفته اند
ای آخرین ستاره! بیا و طلوع کن
چشمانمان بهانه باران گرفته اند

خودت دعا کن

خودت دعا کن

ابوالفضل نظری

برای آمدنت انتظار کافی نیست

دعا و اشک و دلی داغ دار کافی نیست

تمام هرچه شراب است _ غیر چشمانت _

برای مستی چشمی خمار کافی نیست

چنین که یخ زده ایمان من، اگر هر روز

هزار بار بیاید بهار، کافی نیست

به جرم عشق تو بگذار آتشم بزنند

برای کشتن حلاج، دار کافی نیست

خودت دعا بکن ای مهربان! که برگردی

دعای این همه چشم انتظار کافی نیست

ص: ۳۴

بی قرار

ابوالفضل نظری

بی قرار توأم و در دل تنگم گله هاست

آه، بی تاب شدن، عادت کم حوصله هاست

مثل عکس رخ مهتاب که افتاده در آب

در دلم هستی و بین من و تو فاصله هاست

آسمان با قفس تنگ چه فرقی دارد

بال وقتی قفس پر زدن چلچله هاست؟

بی تو هر لحظه مرا بیم فرو ریختن است

مثل شهری که به روی گسل زلزله هاست

از می پرسمت از مسئله دوری و عشق

و ظهور تو جواب همه مسئله هاست

بهار سبزپوش

ابراهیم اسماعیلی

چشم هایت، آسمان، دلت، خدا

خنده هایت، انتشار والضحی

دست هایت، اقتدار و آشتی

نرم و ناز و چابک و گره گشا

دست می برم برای گفتنت

باز هم به بی کران واژه ها

واژه هایم امشب آسمانی اند

مثل چشم های حضرت شما

از سپیده تا غروب تا سحر

باز از غروب تا پگاه تا...

رو به قبله در نگاه پنجره

چشم می فرستم به خاک پا

تا شکوفه در شکوفه بشکفد

واژه های شهر من، بیا! بیا!

در آ موعود! حُسن مطلع این شعر، نام توست
و با هر واژه، ضرب آهنگ خوش آهنگ گام توست
سرانگشتانم از موسیقی الهام تو رقصان
و این گل نغمه ها آکنده از عطر کلام توست
مرا آتش نزد این مستی جام از پی هر جام
که افروزنده این دور بی فرجام، جام توست
بیاور فصل ها را بویی از اُردی بهشت عشق
شمیم این شقایق زارها مست از مشام توست
غروبی آفتابی شو که آینه در آینه
تمام چشم ها مشتاق خورشید همام توست
پر از رنگین کمان است آسمان در رقص پرچم ها
برافراز آن شکوه سبز را؛ گاه قیام توست
بین منظومه های آفرینش رو به پایانند
سراپا شورا! گل کن؛ نوبت حسن ختام توست

لطافت آفتاب

محمود تازی

ای رخ باطراوتت، ز برگ گل لطیف تر

هر مژه سیاه تو، ز ساقه ها ظریف تر

ای به صداقت، آینه؛ وی به لطافت، آفتاب

از تو و از تبار تو نیست کسی شریف تر

سایه به سایه می روم از پی آفتاب غم

لحظه به لحظه می شوم از غم تو نحیف تر

مثل دل شکسته ام گرفته است حنجره

باز بخوانمت، ولی با نفسی خفیف تر

ای تو بهار لاله ها، برگ و بری بده مرا

مورم و در حریم تو، کیست ز من ضعیف تر؟

تا رسدم نسیم تو، شد دل من حریم تو

در خور تو نداشتم خانه از این نظیف تر

سبز به روی شاخه ها، غنچه بسی شکفته است

نیست به هیچ بوستان، غنچه از این عقیف تر

از نفس نگاه او، بوی بهشت می وزد

هیچ گلی ندیده ام «یاسر»! از این لطیف تر

دیده شب زنده دار من

دیده شب زنده دار من

مجتبی تونه ای

بی تو چه سخت می گذرد روزگار من

خود را به من نشان بده آینه وار من!

ای آفتاب! خیره به راهت نشسته ام

رحمی به حال دیده چشم انتظار من

هر شب برای آمدنت گریه می کنند

سجاده و دو دیده شب زنده دار من

امید بسته ام که می آیی و می کنشی

دستی بر این دل، این دل امیدوار من

دل را برای آمدنت فرش کرده ام

بشتاب! ای امید دل بی قرار من

دست دعا و اشک و نیاز ظهور من

کی مستجاب می شود این انتظار من!؟

نیامدی

مجتبی تونه ای

عمری در انتظار نشستم، نیامدی

دل را به روی غیر تو بستم، نیامدی

دل را برای آمدنت، مهربان من!

روزی هزار بار شکستم، نیامدی

امروز هم که با همه بی پناهی ام

عاشق تر از همیشه ات هستم، نیامدی

گفتم: اگر بیایی ای مهربان ترین!

بعد از خدا، تو را بپرستم، نیامدی

گفتند: سبزپوش تو از کعبه می رسد

هر جمعه رو به قبله نشستم، نیامدی

قسم به خون

قسم به خون

حامد حجتی

تمام چشم مرا آفتاب پر کرده است

نگاه آینه را بوی آب پر کرده است

امید می وزد از سمت سایه های نیاز

و این قنوت سحر را شهاب پر کرده است

بریز باده که از انتظار لبریزم

هوای شعر دلم را شراب پر کرده است

قسم به خون که در این روزگار نایاب است

تمام فاصله ها را سراب پر کرده است

شمیم شهپر مردی سواره می آید

و انتظار مرا اضطراب پر کرده است

ص: ۴۱

انتظار ماه تو

انتظار ماه تو

مهري حسيني

می تپد دل زمین اگر چه در پناه تو
پُرتاره می شود دلم به یک نگاه تو
خیره ماند آینه از تلاطم خلوص
باز کرده پنجره، چشم در پگاه تو
بشکن این سکوت را یوسف عزیز ما!
اشک های عاشقانه می چکد به چاه تو
نیست لایقت اگر این دل پر از غبار
پهن کرده آسمان، چشم خود به راه تو
لحظه های سبز دل با تو اقتدا کنند
می زند زمین به خود، عطر سجده گاه تو
شب اگر تنیده بر روح خفته مان، ولی
آسمان نشسته در انتظار ماه تو

ص: ۴۲

موسای نگاه تو

خدایچه رحیمی

به ذهن جاده می ریزم خیال رد پایم را

طنین شیشه رم کرده اسب صدایم را

شنیدم نیمه شب از مشرق این جاده می آیی

و من می آورم تا زیر پایت، چشم هایم را

شبه گردبادی در غرور خویش می پیچم

به دست می سپارم بغض در آتش رهایم را

میان این همه فرعون های خسته از طغیان

به موسای نگاهت می دهم دست عصایم را

جنون آتش شعری مرا در خود نمی پیچد

به دست باد خواهم داد زلف نعره هایم را

مرا از وحشت چشمان تاتاری نترسانید

که من بر دسته شمشیر پیچیدم دعایم را

غرور باغتان در شعله های سرخ خواهد سوخت

همین امشب اگر فریاد بردارم خدایم را...

یا تو یا گریه

یا تو یا گریه

سید محمد علی رضازاده

ای سحر خیز تر از شب‌نم‌ها

دست و رو شسته تر از مریم‌ها

ای دویده به رگ آبی من

مثل خیس خنک زمزم‌ها

ای که با نام تو برمی‌خیزند

از دلم هر چه به رنگ غم‌ها

تو و دل تنگی یک جمعه دور

من آلوده به نامحرم‌ها

صاف کن سقف مه آلود مرا

با سرانگشت همین نم‌ها

به هیاهوی دلم رنگ بده

رنگ آرامش ابریشم‌ها

یا تو یا گریه؟!... نه چیزی دیگر

دل خوشم دار به این دارم‌ها

به امید تو نفس می‌گیرم

بین آزار همین آدم‌ها

فصل فرمایش تشریف شماست

خير باشد همه مقدم ها

ص: ۴۴

گلوی پینه بسته

گلوی پینه بسته

حامد رضانی

غزل تر از غزل انتظار من! برگرد

آبرستاره شب های تار من! برگرد

کرشمه ای کن و چشمی خمار و در عوضش

تمام هستی و دار و ندار من، برگرد

میان گرد و غبار گمان تَرَک برداشت

فسیل باور ایل و تبار من، برگرد

طناب های زمین دور گردنم پوسید

و موریانه زده چوب دار من، برگرد

کجاست شطح دو تار نگاه مشرقی ات

که پینه بسته گلوی سه تار من، برگرد

که ریشه کرده زمین در عمیق افلاکم

و رفته زیر سؤال، اعتبار من برگرد

بیا به یاری این پای ناتوان، افسوس

پر از گناه شده کوله بار من، برگرد

بکوب بر دف و با رقص تیغ عریانت

بچرخ دور جنون مدار من، برگرد

شهید کن عطشم را، شتاب کن موعود!

به سر رسیده دیگر انتظار من، برگرد!

ص: ۴۵

دار آفتاب

زنده یاد نجمه زارع

دنیا به دور شهر تو دیوار بسته است

هر جمعه، راه سمت تو انگار بسته است

کی عید می رسد که تکانی دهم به خویش؟

هر گوشه از اتاق دلم تار بسته است

شب ها به دور شمع کسی چرخ می خورد

پروانه ای که دل به دل یار بسته است

از تو همیشه حرف زدن، کار مشکلی است

در می زنیم و خانه گفتار بسته است

باید به دست شعر نمی دادم عشق را

حتی زبان ساده اشعار بسته است

وقتی غروب جمعه رسد بی تو، آفتاب

انگار بر گلوی خودش دار بسته است

می ترسم آخرش تو نیایی و پر کنند:

در شهر، شاعری ز جهان بار بسته است

قیامت عظاما

مریم سقلاطون

این لحظه ها قیامت عظامای چیستند

چون آیه های واقعه هستند و نیستند

این لحظه ها که بی تو سرآسیمه می دوند

ای کاش این دقائق آخر بایستند

یا لافل برای کسی بازگو کنند

چشمان بی قرار که را می گریستند

این چرخ چرخ های مداوم برای کیست؟

تب دار می وزند مگر شعله زیستند؟

تب دار می وزند، سرآسیمه می دوند

در جست وجوی روشن چشمان کیستند؟

یک روز سرد جمعه دیگر بدون تو

ای کاش! این دقائق بی تو بایستند

پرنده ها که بیایند

پرنده ها که بیایند

حسن صادقی پناه

پرنده ها که بیایند، یار می آید

شکوفه پوش ز جاده سوار می آید

هزار باغ پس غنچه لبش پیداست

بهار با کلمات قصار می آید

و پیش از آنکه درختان سیاه پوش شوند

در آخرین لحظات از غبار می آید

بهار با کلماتی سپید و عطرآمیز

به متن ابری این انتظار می آید

بیا بهار من! از بی تو بودن است اگر

جهان به چشم من این گونه تار می آید

هنوز سوز زمستان بی تو بودن ها

که شعله شعله از این پنبه زار می آید

پرنده ها که بیایند، می رسی از راه

و باغ سیب قدیمی به بار می آید

بلند شو، بتکان برف راز شانه باغ

مسافرت که بیاید، بهار می آید

خانه های کبود

خانه های کبود

حسن صادقی پناه

هلا نگاه تو باران ترین باران ها

بیار بر دل تب دار این بیابان ها

چه قدر این دل بر باد رفته ام خوانده است

تو را ز حنجره زخمی نیستان ها

__ بگو که پنجره بر دوش تا کجا آخر؟ __

سکوت و صبر تو و پرسش خیابان ها

درخت های کفن پوش، خانه های کبود

کنار آمده هر کوچه با زمستان ها

کنار جاده، دلم سوخت مثل یک فانوس

در انتظار تو ای تک سوار میدان ها!

سکوت ساحلی این قبیله را بشکن

هلا عبور تو، توفان ترین توفان ها

نیامدی

سعید موحدی نیا

طی شد دوباره جمعه دیگر، نیامدی

معنای ناب سوره کوثر! نیامدی

گویند می رسی تو به وقت اذان ظهر

در روز جمعه ای همه باور، نیامدی

آقا! ببین گناه شده نان سفره مان

ماییم و این گناه سراسر، نیامدی

گفتم: بیا به تیغ بکش این قبیله را

رحمی نکن به قاتل مادر، نیامدی

دنیا خراب گشته و رحمی نمی کند

دیگر برادری به برادر، نیامدی

چشم انتظار جمعه دیگر نشسته ایم

این هفته هم گذشت و تو آخر نیامدی

بهار چشم هات

بهار چشم هات

سیدعلی اصغر موسوی

بی قرارم هر سپیده، بی قرار چشم هات

کاش می آمد نسیمی از دیار چشم هات

کاش هر روزی، نگاهم عصمت آینه داشت

غرق می شد در طلوع آشکار چشم هات

قرعه به نام کدامین لحظه می افتد، عزیز!

تا شود آدینه ای، آینه دار چشم هات

جویبار چشمم از شوق نگاهت، دیدنی است

آن سحر گاهی که می آید بهار چشم هات

روستایی زاده ام، دور از شگرد واژه ها

گاه گاهی می کنم شعری نثار چشم هات

انتظارهای پیایی

انتظارهای پیایی

سیدحبيب نظاری

همیشه شب، من و رنج قرارهای پیایی

دو چشم خیس پر از انتظارهای پیایی

و ایستگاه که از من هزار مرتبه پر شد

نشسته خیره به راه قطارهای پیایی

دوباره شعر، دوباره گناه آدم و گندم

و من که خسته ام از این شعارهای پیایی

شبهه عقربه ها در توالی شب و روزم

رها نمی شوم از این مدارهای پیایی

چه قدر دل بسپارم به داغ های همیشه؟

چه قدر سر بگذارم به دارهای پیایی؟

شوم دچار جهان و فریب جاذبه هایش

چگونه بگذرم از این حصارهای پیایی

و بی درخت _ و بی تو _ چگونه دل بسپارم

به وهم خاطره ای از بهارهای پیایی

تو سرپناه ترینی، اگر که باز نیایی

پناه می برد انسان به غارهای پیایی

ز سمت مشرق حیرت بتاب تا که نگیرد

دوباره آینه ها را غبارهای پیایی

هزار چشم... هزار آینه... هزار تماشا

فدای تو همه این هزارهای پیایی

ص: ۵۲

مهدی جهاندار

چه عصرها که یک به یک غروب شد، نیامدی

چه بغض ها که در گلو رسوب شد، نیامدی

خلیل آتشین سخن، تبر به دوش بت شکن

خدای ما دوباره سنگ و چوب شد، نیامدی

برای ما که خسته ایم و دل شکسته ایم، نه

ولی برای عده ای چه خوب شد، نیامدی

تمام طول هفته را به انتظار جمعه ام

دوباره ظهر، عصر، نه، غروب شد، نیامدی

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش
زده ام فالی و فریادرسی می آید
ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس
موسی اینجا به امید قبسی می آید
هیچ کس نیست که در کوی تو اش کاری نیست
هر کس آنجا به طریق هوسی می آید
کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
این قدر هست که بانگ جرسی می آید
جرعه ای ده که به میخانه ارباب کرم
هر حریفی ز پی ملتسمی می آید
دوست را گر سرِ پرسیدن بیمار غم است
گو بیا خوش که هنوزش نفسی می آید
خبر بلبل این باغ پرسید که من
ناله ای می شنوم کز قفسی می آید
یار دارد سرِ صید دل «حافظ» یاران!
شاهبازی به شکار مگسی می آید

بی تو

مقام معظم رهبری

دلم قرار نمی‌گیرد از فغان بی تو

سپندوار ز کف داده ام عنان بی تو

ز تلخ کامی دوران نشد دلم فارغ

ز جام عیش، لبی تر نکرد جان بی تو

چو آسمان مه آلوده ام ز دل تنگی

پر است سینه ام از اندوه گران بی تو

نسیم صبح نمی‌آورد ترانه شوق

سر بهار ندارند بلبلان بی تو

لب از حکایت شب‌های تار می‌بندم

اگر امان دهم چشم خون فشان بی تو

از آن زمان که فروزان شدم ز پرتو عشق

چو ذره ام به تکاپوی جاودان بی تو

گدازه غم دل را مگر کنم چو «امین»

جدا ز خلق به محراب جمکران بی تو

چشم به راه

چشم به راه

زکریا اخلاقی

به تماشای طلوع تو، جهان، چشم به راه

به امید قدمت، کون و مکان، چشم به راه

به تماشای تو ای نور دل هستی! هست

آسمان، کاهکشان، کاهکشان، چشم به راه

رخ زیبای تو را یاسمن، آئینه به دست

قد رعناى تو را سرو جوان، چشم به راه

در شبستان شهود، اشک فشان دوخته اند

همه شب تا به سحر، خلوتیان، چشم به راه

دیدمش فرشی از ابریشم خون می گسترد

در سراپرده چشمان خود، آن چشم به راه

نازنینا! نفسی، اسب تجلی زین کن

که زمین، گوش به زنگ است و زمان، چشم به راه

آفتابا! دمی از ابر برون آ که بود

بی تو، منظومه امکان، نگران، چشم به راه

پایان حیرانی

محمدعلی مجاهدی

خورشید من! امشب پرتو نیفشانی

کز من نمی آید آینه گردانی

امشب، دلم ابری است، دارم برای تو

یک چشم بارانی، یک روح توفانی

حس می کنم دیری است هم رنگ چشمانت

ننوشته می خوانم، ناگفته می دانی

ای دل! پذیرا شو، دردی که می گفتمی

ناخوانده می آید امشب به مهمانی

امشب که می ترکد بغض نفس هامان

باید پری افشانند ای روح زندانی!

مردی تبر بر دوش از کعبه می آید

مردی که پیموده است یک راه طولانی

پایان نمی گیرد راهی که او دارد

آغاز آینه است پایان حیرانی

وقتی که او آمد، آینه باید شد

تا گل کند ده ها خورشید پنهانی

آفتاب پنهانی

قیصر امین پور

طلوع می کند آن آفتاب پنهانی

ز سمت مشرق جغرافیای عرفانی

دوباره پلک دلم می پرد، نشانه چیست؟

شنیده ام که می آید کسی به مهمانی

کسی که سبزتر است از هزاربار بهار

کسی، شگفت کسی، آن چنان که می دانی

کسی که نقطه آغاز هرچه پرواز است

تویی که در سفر عشق، خط پایانی

تویی بهانه آن ابرها که می گریند

بیا که صاف شود این هوای بارانی

تو از حوالی اقلیم هر کجا آباد

بیا که می رود این شهر رو به ویرانی

کنار نام تو، لنگر گرفت کشتی عشق

بیا که یاد تو آرامشی است توفانی

صدایت می کنم

صالح محمدی امین

صدایت می کنم، عالم شمیم عود می گیرد

و چشمانم به یاد تو، غمی مشهود می گیرد

شبی در خلوت لاهوتیِ روحم تجلی کن

که دارد شعرهایم رنگی از بدرود می گیرد

سواحل در سواحل، خاک سرگرم گل افشانی است

که روزی رنگ و بو از آن گل موعود می گیرد

در اشراق ترنم ها و آفاق تغزل ها

زمین را نغمه جادویی داوود می گیرد

هلا! ای قدسی سرچشمه انفاس جالینوس

به دشت زخم هامان، نقشی از بهبود می گیرد

بین مولا! به محض اینکه از عشق تو می گویم

جهان را شوق یک فردای نامحدود می گیرد

ظهور کن

ظهور کن

عبدالرحیم سعیدی راد

از مقابل دلم عبور کن

خاطرات رفته را مرور کن

باز هم بیا به ما سری بزن

خانه را پر از نشاط و شور کن

خوب من! بیا و با حضور خود

شهر را دوباره غرق نور کن

از میان کوچه های قلب من

ای فرشته! باز هم عبور کن

من که رو سیاه این قبیله ام

تو به خاطر خدا ظهور کن

ص: ۶۰

تمام جاده را رفتم...

تمام جاده را رفتم...

حسین اسرافیلی

به دنبال تو می گزدم، نمی یابم نشانت را

بگو باید کجا جویم مدار کهکشان را؟

تمام جاده را رفتم، غباری از سواری نیست

بیابان تا بیابان، جسته ام ردّ نشانت را

کهن شد انتظار اما به شوقی تازه بال افشان

تمام جسم و جان، لب شد که بوسد آستانت را

کرامت گر کنی این قطره ناچیز را شاید

که چون ابری بگردم کوچه های آسمانت را

الا ای آخرین توفان! بیچ از شرق آدینه

که دریا، بوسه بنشانند لب آتش فشانت را

ص: ۶۱

در مدار چشمانت

در مدار چشمانت

نعمت الله شمسی پور

سحر، آینه دار چشمانت

صبح، حیران به کار چشمانت

ماه، روشن ترین مسافر عشق

دوره گرد دیار چشمانت

هر پگاه، آفتاب و آینه

می کشند انتظار چشمانت

تو به خورشید، نور پاشیدی

وقتی آمد کنار چشمانت

از صداقت، همیشه سرشار است

موج دریاتبار چشمانت

اشک من چون ستاره می چرخد

هر سحر در مدار چشمانت

ص: ۶۲

بغض جمکرانی من

بغض جمکرانی من

سعید بیابانکی

گرفته بوی تو را خلوت خزانی من

کجایی ای گل شب بوی بی نشانی من؟

غزل برای تو سر می بُرم عزیزترین!

اگر شبانه بیایی به میهمانی من

چنین که بوی تنت در رواق ها جاری است

چگونه گل نکند بغض جمکرانی من؟

عجب حکایت تلخی است ناامید شدن

شما کجا و من و چادر شبانی من؟

در این تغزل کوچک، سرودمت ای خوب!

خدا کند که نخندی به ناتوانی من

به پای بوس تو، آینه دست چین کردم

کجایی ای گل شب بوی بی نشانی من؟

گل شب بو

انسیه موسویان

میان غربت این کوچه های تو در تو

دلم گرفته به یاد تو ای گل شب بو!

هنوز مثل گل و پونه دوستت دارم

هنوز مثل درخت و پرنده و آهو

میان این همه آینه های سرد و سیاه

چراغ چشم تو از دور می زند سوسو

مخواه پنجره ام را اسیر پرده اشک

مخواه با غم غربت دلم بگیرد خو

شبی برای صدایت ترانه می خوانم

شب ستاره و آینه و گل و گیسو

بیا که از نفست صد بهار گل بدمد

بیا که سبزه بروید دوباره بر لب جو

بهار در راه است

بهار در راه است

محمود سنجری

چه باشم و چه نباشم، بهار در راه است

بهار، هم نفس ذوالفقار در راه است

نگاه منتظران، عاشقانه می خواند

که: آفتاب شب انتظار، در راه است

به جاده های کسالت، به جاده های تهی

خبر دهید که آن تک سوار در راه است

کسی که با نفس آفتابی اش دارد

سر شکستن شب های تار، در راه است

کدام جمعه؟ ندانسته ام، ولی پیدا است

که آن ودیعه پروردگار در راه است

دلم خوش است میان شکنجه پاییز

چه باشم و چه نباشم، بهار در راه است

یار آمدنی است

یار آمدنی است

مرتضی امیری اسفندقه

فروغ بخش شب انتظار، آمدنی است

رفیق، آمدنی؛ غمگسار، آمدنی است

به خاک کوچه دیدار آب می پاشند

بخوان ترانه، بزن تار، یار آمدنی است

بین چگونه قناری ز شوق می لرزد!

مترس از شب یلدا، بهار آمدنی است

صدای شیهه رخس ظهور می آید

خبر دهید به یاران: سوار آمدنی است

بس است هر چه پلنگان به کوه خیره شدند

یگانه فاتح این کوهسار، آمدنی است

ص: ۶۶

جز این تمنایی نداریم

جز این تمنایی نداریم

زنده یاد سلمان هراتی

ما بی تو _ تا دنیاست _ دنیایی نداریم

چون سنگ خاموشیم و غوغایی نداریم

ای سایه سار ظهر گرم بی ترحم

جز سایه دستان تو جایی نداریم

تو آبروی خاکی و حیثیت آب

دریا تویی، ما جز تو دریایی نداریم

وقتی عطش می بارد از ابر سترون

جز نام آبی تو، آوایی نداریم

شمشیرها را گو بیارند از سرِ بغض

از عشق، ما جز این تمنایی نداریم

ای آفتاب گم شده

ای آفتاب گم شده

عبدالجبار کاکایی

ای آفتاب گم شده! امشب طلوع کن

از مشرق تجلی مذهب، طلوع کن

ای آخرین ستاره عاشق! چو آفتاب

با بال های سوخته، یک شب طلوع کن

کشتند بی حضور تو، جدت، حسین را

ای خطبه شهادت زینب! طلوع کن

از هفت خط جام، عطش شعله می کشد

با بادهای سرخ و لبالب طلوع کن

پر شد زمین ز فتنه شیطان و آل او

بر سفلگان پست مُدَبذب، طلوع کن

امشب، غروب بوی غریبی نمی دهد

ای آفتاب گم شده! امشب طلوع کن

گل بکار!

گل بکار!

علی رضا قزوه

آه می کشم تو را با تمام انتظار

پر شکوفه کن مرا ای کرامت بهار!

در رهت به انتظار، صف به صف نشسته اند

کاروانی از شهید، کاروانی از بهار

ای بهار مهربان! در مسیر کاروان

گل پاش و گل پاش، گل بکار و گل بکار!

بر سرم نمی کشی دست مهر اگر مکش

تشنه محبتند، لاله های داغ دار

دسته دسته گم شدند سهره های بی نشان

تشنه تشنه سوختند، نخل های روزه دار

می رسد بهار و من بی شکوفه ام هنوز

آفتاب من بتاب! مهربان من بیار!

علی حاجتیان فومنی

تو می رسی مثل ماه روشن، به زیر پایت، ستاره، جاری

و از دو دست همیشه سبزت، گل و نسیم بهاره جاری

نمی توان از تو در غزل گفت، تو را ابد گفت یا ازل گفت

تو رود آینه هستی و ابر ز گیسوانت شراره جاری!

چه می کنی که به شوق نامت در این غزل های خشک و بی روح

گل تصاویر می شکوفد و می شود استعاره جاری

میان بغض سیاه ساکت، تو می رسی ای گلوی عاشق!

و می شود با صدای سبزت، اذان عشق از مناره جاری

فروغ شب هاست خواندن تو، بلوغ لب هاست خواندن تو

تویی که معنای بودند را نمی کنی در نظاره جاری

تو را سوار همیشه پیروز! به چشم فردا مگر ببینم

که می رسی مثل ماه روشن، به زیر پایت، ستاره، جاری

طرح لبخند تو

طرح لبخند تو

قیصر امین پور

چشم‌ها، پرسش بی پاسخ حیرانی‌ها

دست‌ها، تشنه تقسیم فراوانی‌ها

با دل زخم، سر راه تو آذین بستیم

داغ‌های دل ما، جای چراغانی‌ها

حالیا دست کریم تو برای دل ما

سر پناهی است در این بی سر و سامانی‌ها

وقت آن شد که به گل، حکم شکفتن بدهی

ای سر انگشت تو آغاز گل افشانی‌ها

فصل تقسیم گل و گندم و لبخند رسید

فصل تقسیم غزل‌ها و غزل خوانی‌ها

سایه امن کسای تو مرا بر سر بس

تا پناهم دهد از وحشت عریانی‌ها

چشم تو، لایحه روشن آغاز بهار

طرح لبخند تو پایان پریشانی‌ها

کی ظہور می کنی؟

کی ظہور می کنی؟

محمد رضا ترکی

ای نسیم سرخوشی که از کرانه ها عبور می کنی!

ای چکاوکی که کوچ تا به جلگه های دور می کنی

ای شهاب روشنی که از دیار آفتاب می رسی!

این فضای قیرگونه را پر از طنین نور می کنی

آی ابر دل گرفته مهاجری که خاک تیره را

آشنای تند بارش شبانه بلور می کنی

ای ترنمی که پا به پای رودها و آبشارها

خلوت سواحل خموش را فضای شور می کنی

آی ره سپر! گر از دیار یار ما عبور می کنی

پرسشی نما، بگو که: ای بهار! کی ظهور می کنی؟

طلیعه موعود!

حمیدرضا شکارسری

خوشا جمال جمیل تو ای سپیده صبح!

که جلوه های تو پیداست در جریده صبح

هلا طلیعه موعود! جان رستاخیز!

بیا که با تو بروید گل سپیده صبح

به پهن دشت خیالم، چمن چمن گل یاس

شکفته شد، به هوای گل دمیده صبح

گلوی ظلمت شب را دریده خنجر روز

نمای روشن امید در پدیده صبح!

درای قافله شب دگر نمی آید

ز پشت پلک افق، شد شکفته دیده صبح

اگر چه غایبی از دیدگان من ای خوب!

خوشا به چهره زیبای آفریده صبح

کوچه کوچه جست و جو

کوچه کوچه جست و جو

عباس مهری آتیه

کوچه کوچه، جست و جو؛ خانه خانه، انتظار

شهر من! شکفته ای در تبسم بهار

شهر من! شکفته ای در بهار مقدمش

در بهار ملتهب، در بهار بی قرار

کینه را بگو برو از تمام سینه ها

سینه را بگو بخوان با تمام چشمه سار

یک گل محمدی است در شکنجه سکوت

هم تبار نرگسی، زاده در دل حصار

الفت جوان رسد، شوق جاودان رسد

از پس قرون درد، از پس مه و غبار

آزمون قرن هاست اینکه می رسد ز راه

کوچه کوچه، جست و جو؛ خانه خانه، انتظار

موج رویاها

عبدالجبار کاکایی

اگر روزی تو را می یافتم با خویش، تنهایت

سرم را با دو دستم می نهادم پیش پاهایت

تو با من بودی از آغاز؛ یعنی خواب می رفتم

تکان می داد اگر گهواره ام را موج رؤیایت

پر از تقویم های کهنه کردم خانه خود را

به امیدی که اینک ناامیدم از تماشایت

اگر چه عاشقم، اما تو ای آینه باور کن

نمی فهمم دلیل وعده امروز و فردایت

تو اصلاً جای من، حالا بگو با من چه می کردی؟

اگر چون مرگ، می پوسید روزی آرزوهایت

زمین یک روز...

زمین یک روز...

علی رضا قزوہ

نمازی خوانده ام در بارش یک ریز ترتیلش

فدای عطر حوّل حالنای سال تحویلش

کلید آسمان در دست مردی می رسد از راه

پر است از معنی آیات ابراهیم، تنزیلش

زمین، هر روز، فرعونى دگر در آستین دارد

دعا کن هر سحر، آبتن موسی شود نیلش

زمان، اسب سپید مهدی موعود را ماند

به گردش کی رسد بهرام و ورجاوند با فیلش

زمین یک روز در پیش خدا قد راست خواهد کرد

به قرآنی که گل کرده است از تورات و انجیلش

ص: ۷۶

حسن اختتام

محمد جواد محبت

نماز، با تو تمام است، اگر امام شوی

حضور یابی و آئینه تمام شوی

نه در حضور و نه در خواب، آه از این حسرت

تو آرزوی دل! آئینه کدام شوی

کدام لحظه، کدامین زمان، کدامین روز

به آشکاری حق داد خاص و عام شوی

قیامت است جهان از هر آنچه نامطلوب

بیا که رغبت دین، مظهر قیام شوی

به احترام تو رو سوی قبله آوردیم

به باوری که در آن سوره سلام شوی

به ذوالفقار علی، افتتاح شد اسلام

چه می شود به زمان، حسن اختتام شوی

ابوالفضل نظری

مبهم شروع شد، سردرگم شروع شد

از جاده سه شنبه شب قم شروع شد

آینه خیره شد به من و من به آینه

آن قدر خیره شد که تبسم شروع شد

با عشق ذره بین به تماشای من گرفت

یک باره آتش از دل هیزم شروع شد

توفان نبود، و غمم از شیشه ها گذشت

پس قصه مزارع گندم شروع شد

چشمم به سرنوشت خود افتاد در نماز

از ربنای رکعت دوم شروع شد

در سجده، توبه کردم و پایان گرفت کار

تا گفتم السلام علیکم... شروع شد

جمعه موعود

رحمت الله نصیرپور

می سرایم امتدادت را چنان که رود را

تا بشویی چشم های انتظاراندود را

ی سرایم شعله خورشید چشمان تو را

تا بسوزاند نگاهت، پیکر این عود را

خرمنی از آتش نیرنگ برپا گشته است

کی گلستان می کنی این آتش نمرود را؟

بغضی از جنس گناه انگار بسته جاده را

زود بگشا با عبورت، جاده مسدود را

جمعه ها هر بار می گویند: «می آیی»... بگو

کی تبرک می کنی آن جمعه موعود را؟

هنوز...

محمدسعید میرزایی

کجاست جای تو در جمله زمان که هنوز...

که پیش از این، که هم اکنون، که بعد از آنکه هنوز؟

و با چه قید بگویم که دوستت دارم

که تا ابد، که همیشه، که جاودان، که هنوز؟

سؤال می کنم از تو هنوز منتظری؟

تو غنچه می کنی این بار هم دهان که هنوز...

چه قدر دل خورم از این جهان بی موعود

از این زمین که پیاپی... و آسمان که هنوز...

جهان، سه نقطه پوچی است خالی از نامت

پر از «همیشه همین طور» از «همان که هنوز»

همه پناه گرفتند در پی «هرگز»

و پشت هیچ نشستند از این گمان که «هنوز»

ولی تو حتمنی و اتفاق می افتی

ولی تو «باید»ی ای حس ناگهان که هنوز

در آستان جهان ایستاده چون خورشید

همان که می دهد از ابرها نشان که هنوز...

شکسته ساعت و تقویم پاره پاره شده است

به جست و جوی کسی، آن سوی زمان که هنوز...

ص: ۸۰

صبح چهلم

مهدی رحیمی

خواب ای خواب سرگردان برخیز، دو سه تا پلک تا سحر مانده
تازه یک صبح رفته از عهده، سی و نه فرصت دگر مانده
با شما دست یا علی دادم با همان دست های نامرئی
که چهل صبح عاشقت باشم با همین چشم های درمانده
آه ای «طلعه الرشیده» من زودتر «غره الحمیده» من
پای بگذار روی دیده من که فقط از من این قدر مانده
که فقط از من بدون شما مانده در امتداد زندگی ام
گام هایی که جاده را بلدند، دست هایی که بر کمر مانده
تو چه خواندی که هر چه باران است چشم های تو را نمی بارد
تو کجایی که باد هم حتی از تو عمری است بی خبر مانده
صبح، صبح چهلم این عهد حتم دارم که می رسی از راه
صبح آن چله آه یک طرف و سی و نه صبح پشت سر مانده
صبح آن چله... آه می آیی، تو می آیی که باز برگردند
دست های به آسمان رفته چشم های به سوی در مانده
آخر گریه های این عهد است، می زنم باز روی زانویم
«العجل العجل» شتاب کنید مرد ای مرد در سفر مانده!

وعده دیدار

امام خمینی

غم مخور ایام هجران رو به پایان می رود

این خماری از سر ما می گساران می رود

پرده را از روی ماه خویش بالا می زند

غمزه را سر می دهد، غم از دل و جان می رود

بلبل اندر شاخسار گل هویدا می شود

زاغ با صد شرمساری از گلستان می رود

محفل از نور رخ او نورافشان می شود

هرچه غیر از ذکر یاد یار رندان می رود

ابرها از نور خورشید رخس پنهان شوند

پرده از رخسار آن سرو خرامان می رود

وعده دیدار نزدیک است یاران مژده باد!

روز وصلش می رسد، ایام هجران می رود

بهار من

مشفق کاشانی

بهار آمد، بهار من نیامد

گل آمد، گل‌عذار من نیامد

بر آوردند سر از شاخ، گل‌ها

گلی بر شاخسار من نیامد

چراغ لاله روشن شد به صحرا

چراغ شام تار من نیامد

جهان را انتظار آمد به پایان

به پایان، انتظار من نیامد

همه یاران کنار از غم گرفتند

چرا شادی کنار من نیامد؟

چه پیش آمد در این صحرا که عمری

گذشت و تک سوار من نیامد؟

سر از خواب گران برداشت عالم

سبک رفتار یار من نیامد

به کار دوست طی شد روزگارم

دریغ از من به کار من نیامد

مرد آسمانی

یدالله گودرزی

می آید آن مردی که با خود آسمان دارد

در دست هایش دانه های کهکشان دارد

او را هزاران نام شفاف و درخشان است

هر بی کران روشنی از او نشان دارد

خورشید این آینه نورانی فردا

نام بهار آیین او را بر زبان دارد

بر زخم های کهنه ما می نهد مرهم

او که نگاهی از حریر و پرنیان دارد

آینه ای از مخمل و ململ به دوش اوست

پیراهنی از نازکای ارغوان دارد

از متن رؤیا گون این راه پر از ابهام

می آید آن مردی که با خود آسمان دارد

مردی از راه می آید...

مردی از راه می آید...

محسن احمدی

تو اهل آتش آباد کدامین سرزمین هستی

که گرم آلود حسرت های خاکستر نشین هستی

بگو تا من بدانم ای قلندر مرد زاد آتش

چرا در التزام شعله های آتشین هستی

من اینجا می نشینم مردی از این راه می آید

و می پرسم از او: «آیا تو آن تنهاترین هستی؟»

هنوز از زخم های کهنه ام خون تو می جوشد

تو گل زخم تمام شانه های آهنین هستی

کسی می گوید این هفت آسمان در زیر پای توست

برای من بگو ای نازنین آیا همین هستی؟

شبی را با غزل در انتظارت تا سحر ماندم

تو اهل آتش آباد کدامین سرزمین هستی؟

صبح بی تو

قیصر امین پور

صبح بی تو، رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد

بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد

بی تو می گویند تعطیل است کار عشق بازی

عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد

جغد بر ویرانه می خواند به انکار تو... اما

خاک این ویرانه ها بویی از آن گنجینه دارد

خواستم از رنجش دوری بگویم، یادم آمد

عشق با آزار، خویشاوندی دیرینه دارد

روی آنم نیست تا در آرزو دستی بر آرم

ای خوش آن دستی که رنگ آبرو از پینه دارد

در هوای عاشقان پر می کشد با بی قراری

آن کبوتر چاهی زخمی که او در سینه دارد

ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می گشاید

آن که در دستش کلید شعر پر آینه دارد

ای مهربان

ای مهربان

الهام امین

ای مهربان که نام تو را یار گفته اند

چشم تو را فروغ شب تار گفته اند

از دست های مهر تو اعجاز چیده اند

از گام های سبز تو بسیار گفته اند

ما با در و دریچه و روزن غریبه ایم

با ما سخن همیشه ز دیوار گفته اند

وا کن ز نور پنجره ای روبه روی ما

کز ابرهای تیره به تکرار گفته اند

برخیز و پرده برکش از آن روی، تا که ما

باور کنیم آنچه ز دیدار گفته اند

ص: ۸۷

غروب شد... نیامدی

غروب شد... نیامدی

مهدی جهاندار

چه روزها که یک به یک غروب شد نیامدی

چه اشک ها که در گلو رسوب شد نیامدی

خلیل آتشین سخن تبر به دوش بت شکن

خدای ما دوباره سنگ و چوب شد نیامدی

برای ما که خسته ایم و دل شکسته ایم نه

برای عده ای چقدر خوب شد نیامدی

تمام طول هفته را در انتظار جمعه ام

دوباره صبح، ظهر، نه غروب شد نیامدی

ص: ۸۸

ای ابتدای درک زمین نام روشنت

ما را گره بزن به سرانجام روشنت

ما را که جام جام سرودیم گریه را

تا بشنویم یک نفس از جام روشنت

از روشنای تیره خورشید رد شدیم

با شوق اتصال به ابهام روشنت

دریا نشانه ای شد و بر خاک نقش بست

از بیکران آبی آرام روشنت

باز آی و سرنوشت زمان را رقم بزن

ای ابتدای درک زمین نام روشنت

تا به کی قطره... قطره... بشمارم: باران

دوست دارم که بر این خاک بیارم باران

دوست دارم که دل از شهر و دیارم بکنم

بروم سر به بیابان بگذارم باران!

سبز نه، زرد نه! هم زردم و سبز گاهی

بس که در هم شده پاییز و بهارم باران!

... نفسی با من دلتنگ غم آلود بخوان

تا که یک عمر بر این خاک بیارم باران

... نسل در نسل دلم در عطش دیدن توست

آه! ای زمزمه ایل و تبارم باران!

خسته ام از خودم و هر چه که با من مانده است

گله دارم، گله دارم، گله دارم باران!

تصویر فردا

قنبر علی تابش

در افق می چرخ می و امواجی از دریا به دست

آینه در آینه، تصویری از فردا به دست

می رسی از مشرق هفتاد و دو دریای سرخ

بیرق پر خاک و خون ظهر عاشورا به دست

می دوی چون چرخ باد از صُرم امواج نیل

نقشه ای از سرنوشت مسجدالاقصی به دست

کوه ها هم مثل رودی می خروشدند از پی ات

هر یکی یک جنگل سرسبز و یک صحرا به دست

می رسی خورشید چنبر می زند در دست من

پیشوازت چرخ چرخان می رسم دریا به دست

اصغر عظیمی مهر

مطمئن هستم آخرش روزی مردی از این مسیر می آید

«قاصد صلح» ماست اما با ذوالفقار امیر می آید

وقتی آن مرد می رسد از راه، آسمان و زمین مه آلودست

آب، سرد مذاپ خواهد شد از دل چشمه قیر می آید

هر چه تاریخ ما ورق بخورد، جنگ میراث شوم آدم هاست

زیر شلاق نامسلمانان «ای مسلمان نمیر! می آید»

خانه های بنی قریظه چه شد؟ خیرری دیگرست اورشلیم

خون شیر خدا که جوش آید، مردی از نسل شیر می آید

خانه او پلاک چارده است، ساکن انتهای کوی حراست

گویی از بوی ناب پیرهنش عطر عید غدیر می آید

گرچه این جمعه هم گذشت ولی، مرد موعود من نیامده ست

می نشینم سر همین کوچه حتما از این مسیر می آید

موعود جمعه

موعود جمعه

مهدی فرجی

در باغ گل بر آتش نمرود می رسد
با شعر، با صدای دف و عود می رسد
این بار هم به تارک طغوت می خورد
سنگی که از فلاخن داوود می رسد
پیغمبران آمده، رفته، مبارک است
او که نوید مصحف تان بود می رسد
ای دست های سبز دعا! گل بر آورید
او گرچه دیر کرده ولی زود می رسد
جز او به هیچ حادثه ای دل نبسته ایم
موعود جمعه، جمعه موعود می رسد

ص: ۹۳

زهرا محدثی خراسانی

در برگرفته خلوت دل را غبارها

ای علت شکفتن گل در بهارها

با چلچراغ و آینه و آب، سال هاست

صف بسته اند در طلبت بی قرارها

رقصی ست ماهیان به غم خو گرفته را

در پا نهادنت به دل چشمه سارها

ای ناگهان درخشش بی ادعا! بیار

بر شانه های مویه شب زنده دارها

هر چند تا ظهور تو در بند عزلت است

مضمون بکر بال رها در حصارها

ماسرخوشیم آمدنت را، به میل خویش

تا ممکن است باشد از این انتظارها

بخش دوم: ترانه

ص: ۹۵

دست قنوت

حمید صادقی

دستای قنوتمون تاکی باید دعا کنن

سجده ها بیفتن و فقط تو رو صدا کنن

لحظه های بی شما تا کی باید حروم بشن

جمعه ها یکی یکی بسوزن و تموم بشن

تو کنجای آسمون خیمه هاتو علم زدی

هی نیگا به آسمون کردیمو تو نیومدی

تا کدوم ستاره باید دلامونو بیاریم

خودتو نشون بده، داریم نفس کم می آریم

دیگه بال و پرمون حال پریدن نداره

بی تو انگار فرجت قصد رسیدن نداره

وقتشه که شالتو بندازی دور گردنت

اهل آسمونو خوش قول کنی با اومدنت

قسمت من...

قسمت من...

سید محمود فخر موسوی

وقتی که حرف نگات یه بیت ناتموم می شه

مصرع دیگرشم عمرمه که حروم می شه

تو خروس خون چشات، حرفای پشت پرده هس

اول صبحی، دلم آفتاب روی بوم می شه

وقت دیوونگی این دل صاب مرده که شد

تموم چشما روی عشق من و تو زوم می شه

گم می شه تو کوچه های شب گیسوت، می بینی؟

زنگی زنگی دلم، راس راسی اهل روم می شه

انگاری یه تیکه سنگ تو سینه ام، اما اگه

حرفی از تو بشنفه، آب می شه، عین موم می شه

وقتی رنگین کمون یاد تو باز تو سینه مه

انگاری تابلوی نقاشی و رنگ و بوم می شه

صبح بارونی ندبه تو هوای جمعه ها

اشک حسرت چشام، راستی که آبروم می شه

تو رو جون مادرت فاطمه؛ آقا نمی ای؟

هی می گن جمعه می یاد، جمعه می یاد، تموم می شه

جنگل دشنه و یا دیدن روی گل تو

قسمت سُمبُل بیچاره بگو کدوم می شه

ص: ۹۷

... با اون اسب سفید

... با اون اسب سفید

رضا حساس

تو یه روز سر می زنی به ما غربیا مگه نه؟

می شه آفتابی هوا، رد می شن ابرا مگه نه؟

غربیا منتظرن تا تو بیای از راه دور

تو می یای همین روزا، امروز و فردا مگه نه؟

جمعه ها دلم برات بدجوری پرپر می زنه

چشم در راه توئه این دل تنها مگه نه؟

تو خودت گفتی می یای یه روز با اون اسب سفید

شبو فردا می کنی، فردا رو زیبا مگه نه؟

داره بارون می باره، آخ که چه دل تنگه غروب

شب دل تنگی ما داره تماشا مگه نه؟

تو می یای وقتی که ما شهرو چراغون می کنیم

همه جا پر می شه از عطر تو آقا! مگه نه؟

چراغونی

علی رضا قزوہ

می دونم یہ شب می یای خاکو چراغون می کنی

شیشہ عمر شبُ می شکنی، داغون می کنی

می گن اون روز کہ می یای، از آسمون گل می ریزہ

کوچہ باغارو پر از بیدای مجنون می کنی

می گن اون روز کہ می یای، غصہ هامون تموم می شہ

قحطی گریہ می یاد، خندہ رو ارزون می کنی

آسمون بہ احترامت پا می شہ بہ اون نشون

کہ تو سفرہ زمین، خورشیدُ مهمون می کنی

دلایمون خیلی گرفتس، بہ خدا خیلی سیاس

می دونم یہ شب، می یای خاکُ چراغون می کنی

جمعه های بی نشونی

جمعه های بی نشونی

عبدالجبار کاکایی

زیر آسمون، کسی نیس خونه زاد تو نباشه

با همه دنیا غریبه هر کی یاد تو نباشه

برا پیدا کردن تو همه گلارو چیدم

اسمای قشنگو گفتم تا به اسم تو رسیدم

اسم تو ترانه ما زیر گنبد کبوده

قصه کودکی یامون «یکی بود، یکی نبوده»

حالا دنیا بی فروغه، همه حرفامون دروغه

نمی تونیم با تو باشیم، سرمون خیلی شلوغه

مث ماهیا تو دریا سراغ آبو می گیریم

ماهی گیر! تورِ تو بنداز، ما تو دست تو اسیریم

دلمون اگر چه سنگه، مث اسمتون نجیبه

هر کی یادتون نباشه، با همه دنیا غریبه

بس که از غما ملولم، بس که از گریه ها خیسیم

شکوه دارم از تو، اما نمی تونم بنویسم

گفته بودی روز جمعه، خبر خوبی می یارن

آخه تقویمای دنیا که هزار تا جمعه دارن

جمعه های بی نشونی، جاده های آسمونی

نعلش خورشیدِ روا برا، رد یه پیرههه خونی

ای قرار عصر جمعه، ای شکستنی تر از دل

خیلی وقته بی قرارن شهرای شرحی کاگل

ص: ۱۰۰

پا بذار تو کوچه هامون، ای غریب بی نشونه

شبای روشن جمعه، شبای نذری پزونه

خونه های کاگلی مون شب و روز و می شمارن

درای چوبی عاشق، غیر تو کسی ندارن

پا بذار تو کوچه هامون، روی تقویمای پاره

روی برگای سیاهی که هزار تا جمعه داره

ص: ۱۰۱

گل اطلسی

عباس علی اخوان ارمکی

دلم از غصه پره، آی آدما، آی آدما

گوشا سنگینه دیگه، کی گوش می ده به حرف ما

اینجا از بودن و از نبودمون خسته شدن

عمری یه پنجره های این قفس بسته شدن

جمعه ها را می شمرم، دارن می شن خیلی زیاد

آخه اون یکه سوارِ توی قصه کی می یاد؟

می دونم وقتی بیاد خورشید اینجا میاره

گلای اطلسی رو تو باغچه هامون می کاره

می دونم وقتی بیاد، صدای سبز آشنا

می پیچه تو کوچه ها، عیدی می ده به بیچه ها

می دونم وقتی بیاد، ستاره قسمت می کنه

جای غم، سفره هامونو پر رحمت می کنه

می دونم وقتی بیاد، آدمکای بی زبون

دیگه دلکک نمی شن برای یک لقمه نون

می دونم وقتی بیاد، نشونی از یاس کبود

می یاره برای ما دیگه از آنچه رفته بود

می دونم وقتی بیاد، پر می شه از نقل و نبات

همه جا جاری می شه عطر سلام و صلوات

ص: ۱۰۲

به عشق جمعه

به عشق جمعه

حسین حاجی هاشمی

یکی می یاد و می شکنه طلسم جمعه ها رو

طلسم جمعه های ساکت و بی صدا رو

اون که نیگاش قرار این دلای بی قراره

اون که شروعش، آخر شبای انتظاره

می رسه و جاری می شه تو کوچه ها، محبت

با نفسش زنده می شن دلای بامحبت

بسته می شه به چشماش، دلای خسته ما

وا می شه باز با دستاش پرای بسته ما

هفته ها رو سر می کنیم فقط به عشق جمعه

روزارو پرپر می کنیم فقط به عشق جمعه

می یاد که تا همیشه بهاری باشه دنیا

دوباره رو لبامون، خنده پیاشه دنیا

دنیا رو روشن می کنه با چشمای سیاهش

اون که می یاد و می یاره بهارو با نگاهش

خسته شدم بس که شنیدم اسم جمعه ها رو

کاشکی بیاد و بشکنه طلسم جمعه ها رو

هفته ها رو سر می کنیم فقط به عشق جمعه

روزارو پرپر می کنیم فقط به عشق جمعه

ص: ۱۰۳

محمدحسین صفاریان

یه نفر می یاد که دستاش توی چله زمستون

داغِ داغه مَثِ آفتاب، مَثِ آفتاب تابستون

یه نفر که مثل دریاس برای بودن ابرا

یه نفر که مثل ابره برای بودن بارون

می یاد و برفای کوچه، آب می شن زیر نگاهش

می یاد و شُرْشُرِ اسمش می ریزه تو گوش ناودون

می یاد و شادیا یک جا، پا می ذارن توی خونه

می یاد و غصه های ما، سر می ذارن به بیابون

تا قناریا رها شن، بخونن تو اوج ابرا

تا کبوترا بشینن دوباره میون ایوون

تا بازم صدای خیسش بیاره به خاک باغچه

تا بازم عطر نفس هاش سر بره از گل و گلدون

تا که عاشقی بتابه از تو چشمای من و تو

تا به سامون برس، باز دلای بی سر و سامون

بھونہ عمر زمین

بھونہ عمر زمین

سودابہ مہیجی

بگو کدوم ستارہ ای سرزده از چشای تو؟

کجای بغض آسمون گم شده رد پای تو؟

این همه جمعہ و غروب، این همه سقف و پنجرہ

دنبال تو یہ شاعر دیوونہ تا کجا برہ؟

حق ندارہ سر بذارہ بہ دشت و کوه های کبود؟

سراغتو بگیرہ از بنفشہ های سرمہ سود؟

حق ندارہ کہ پشت پا بہ رسم دنیا بزنی؟

دنبال بوی پیرہنت، خیمہ بہ صحرا بزنی؟

در بہ درِ توآن ہمہ با گریہ های زیر لب

کفتراي اهل بقیع، نخلای سرد بی رطب

راز رشید» سر بہ مہر! قصہ ما بہ سر رسید

چشمای خواب ندیدہ مون، یوسف زہرا رو ندید

یہ عالمہ آرزوی پیر با قدای خم داریم

بدون تو، تو زندگی، ماہ و ستارہ کم داریم

تو نیستی و خورشیدمون، رنگی بہ صورت ندارہ

زندگی، ہیچی غیر سردی و کدورت ندارہ

ادامہ صبر خدا! بھونہ عمر زمین!

خونه به دوشی ترانه های ناکامو بین!

یه عمره هی غزل می شم، سر به خیابون می دارم

اما دیگه خسته شدم... دارم تو رو کم می یارم

ص: ۱۰۵

ترسم اینه عمر دلم به دیدن تو قد نده

تموم بشم با یه بغل حرفای خیس و نرذّه

حتی اگه خدا تموم اشکامو جواب کنه

دست گمش باید ترانه ها رو مستجاب کنه

ترانه های خون به دل که خواب دریا می بینن

تو رو تو بخت آینه های رو به فردا می بینن

بگو کدوم ستاره ای سرزده از چشای تو؟

کجای بغض آسمون گم شده رد پای تو؟

ص: ۱۰۶

داره دیر می شه

داره دیر می شه

امیر اکبرزاده

تکیه زدی به کعبه و تو دستت

شمشیر عدل علی می درخشه

آسمونی و توی دستای تو

شمشیر تو مثل یه آذرخشه

پیچیده توی کوچه ها عطر یاس

می چرخونی به هر طرف سرت رو

تو اومدی نشون بدی به عالم

مرقد بی نشون مادرت رو

سایه تو افتاده روی زمین

رنگ از رُخ خورشیدمون پریده!

خورشید ما می دونه خورشید تویی

سایه خورشید کسی ندیده!

روی زمین جای قدم های تو

گل دسته دسته می زنه شکوفه

هیچکی نمی دونه که قصدت کجاست

داری به کربلا می ری یا کوفه؟

بعد یه عمری انتظار اومدی

حالا بگو تکلیف ماها چیه؟

منتظرای واقعی کدومان؟

تکلیف امروز چیه؟ فردا چیه؟

ص: ۱۰۷

امروز که اومدی، با تو خوشیم
فردا قراره چی بشه... می دونیم؟
تو پسر علی و عدلی... ولی —
ما سر حرفامون اگه نمونیم...
از صبح، گل دسته صدای اذن
منو می یاره به خودم... بیدارم
وضو بگیرم که داره دیر می شه
پاشم برم سجاده رو بیارم!!

ص: ۱۰۸

درد دل

درد دل

سیدسلیمان علوی

گاهی با پنجره ها خیره می شم

به چشای مهربون آسمون

غروبا که صبر من تموم می شه

می بینم یه کاسه خونه آسمون

می دونی معنی چش به راهی رو؟

چی بگم غریبی خیلی مشکله

سرشب با آسمون حرف می زدم

چیزی که فراوونه، درد دله

شبای تو شمسی ن یا قمری؟

دلمون از این هزاره ها پره

ماه و خورشیدو بگو کوتا بیان

کاسه صبر ستاره ها پره

تو که صورت خدایی رو زمین

چه جوری اسم تو رو صدا کنیم؟

ما کی هستیم که تو با اون همه نور

ازمون خواستی واسه ت دعا کنیم؟

می دونم درد ماها دورنگیه

پوست آهو تن گرگه... می دونم

ولی آسمون همیشه آبیہ

دل آسمون بزرگه... می دونم

ص: ۱۰۹

جمعه آخر

جمعه آخر

سیدحبيب نظاری

یه گلم، توی یه گلدون اسیرم

کاشکی بارون بباره روی تنم

می دونم باید که منتظر باشم

اگه منتظر باشم، نمی شکنم

یه گلم که بی تو، دستای خزون

داره گلبرگامو پرپر می کنه

به خدا، داغ ندیدنت بازم

داره چشمای منو تر می کنه

اگه منتظر باشم، نمی شکنم

یه نفر می یاد که تکیه گاهمه

یه نفر که چشمای روشن اون

باعث روشنی نگاهمه

خیلی یا می خوان دوباره بشکنم

بمونم، بپوسم و رها بشم

نمی خوان دوباره از راه برسی

نمی خوان که با تو آشنا بشم

کی می شه دوباره از راه برسی

با نڱات، پنجره ها جون بڱيرن

كى مى شه بشكنه بغض آسمون

ص: ۱۱۰

کوچه ها باز بوی بارون بگیرن

هرچه منتظر باشم، بازم کمه

انتظار تو واسم مقدسه

می شمرم جمعه ها رو یکی یکی

کی می شه جمعه آخر برسه

ص: ۱۱۱

می دونم تو مهربونی

می دونم تو مهربونی

سید حبیب نظاری

جمعه ها پلکاشونو وا می کنن

می کشن به آسمون نگاشونو

اگه از راه نرسی، پنجره ها

وقف گریه می کنن دلاشونو

دل من یکی از این پنجره هاست

عمریه منتظر واشدنه

بی تو از دار و ندار آدمما

سهم این پنجره تنها شدنه

می دونم تو مهربونی، نمی خوای

که گرفتار شب تیره بشم

بگو از کدوم طرف سر می زنی

به کجای آسمون خیره بشم؟

دلمو نذر تو کردم، می دونم

دست احساسمو رد نمی کنی

می دونم به جرم دلواپسی یا

دلمو حبس ابد نمی کنی

دفتر خاطره ای قدیمی ام

پرم از خاطره های ناتمام

دوس دارم ورق ورق بخونی ام

بشکنه بغضی که مونده تو گلوم

ص: ۱۱۲

جمعه ها پلكاشونو وا مي كنن

مي كشن به آسمون نگاشونو

اگه از راه نرسي، پنجره ها

وقف گريه مي كنن دلاشونو

ص: ۱۱۳

رد پای آسمون

رد پای آسمون

علی سعادت شایسته

آدما پرنده می شن یه روزی

می رن آسمونو پیدا می کنن

می شینن رو بال ابرای سپید

شهرای دورو تماشا می کنن

یه روزی تو جیب بچه های ما

تیکه های آسمونو می بینی

دفتر مشقشونو وا می کنی

رد پای آسمونو می بینی

می گن این روزا یه دستی می رسه

که نوازش دلای بی پناس

نمی دونم از کجای آسمون

اما می دونم که دستای خداس

این روزا همسایه هامونم می گن

بچه هاشون خواب بارونو دیدن

اونا که اهل بهار و بارونن

می گن از تو جاده ها اونو دیدن

بچه ها! ستاره تونو ور دارین

آسمون سہم تموم آدماس

کی می گہ سہم لبای ما کمہ

ص: ۱۱۴

خنده مال ماس، ترانه مال ماس

می گن این روزا یه دستی می رسه

که نوازش دلای بی پناس

نمی دونم از کجای آسمون

اما می دونم که دستای خداس

ص: ۱۱۵

جاده های بارونی

جاده های بارونی

علی سعادت شایسته

شب روی پنجره چادر می کشه

نفس خونه دیگه در نمی یاد

هر چی فال گریه هارو می گیریم

چیزی از تنهایی بهتر نمی یاد

پشت پلکای همیشه بسته مون

واسه قشنگی یا جا نداریم

همه دنیا رو هم به ما بدن

سهمی از ترانه اما نداریم

توی شب پرسه کوچه های دور

آخرش ماه مونو گم می کنیم

یکی فانوسی بده به دستمون

ما داریم راه مونو گم می کنیم

کوچه ها رو یکی آبی بکشه

مسیر دریا به ما نمی خوره

چرا از حق حق این پنجره ها

هیچ کسی این روزا جا نمی خوره

من صدای تشنه پنجره هام

آخرین حق هقمو نمی شنوین؟

دارم التماس بارون می کنم

دستای عاشقمو نمی شنوین؟

ص: ۱۱۶

ابرا آبستن یه ترانه اند

آسمون از شب بارون می خونه

نبض جاده های بارونی شهر

داره از اومدن اون می خونه

ص: ۱۱۷

گل محمدی

سید محمد جواد شرافت

کی می گه که با یه گل بهار نمی شه، کی می گه؟

کی می گه خزون می مونه تا همیشه، کی می گه؟

یه گل بهشتی رو سراغ دارم غرق بهار

یه روز از راه می رسه با یه بهار موندگار

خاک مرده جون می گیره با نسیم نفسش

می پیچه تو هر دیاری، نفس مقدسش

ریشه سخت خزونو تیشه بارون می کنه

خواب سنگین زمستونو پریشون می کنه

علفای هزره گردو سر جاشون می شونه

گلای مسافرو به آسمون می رسونه

روی چار تا فصل تقویم می پاشه رنگ بهشت

می یاد اون روزی که هر باغچه باشه رنگ بهشت

آخرش یه روز می یاد، می یاد و موندگار می شه

با یه گل، بهار می شه، بهار می شه، بهار می شه

آخرین بهار دنیا، آخرین راه نجات

یه گل محمدی، به اسم سبزش صلوات

جمعه‌هایی _ که تو نیستی

محسن بوالحسنی

جمعه‌هایی که تو نیستی، تو دلم، انگاری آشوب روز محشره
یه جوری هوای غربت می‌گیرم، انگاری غروب روز محشره
همه چی رنگ بد خاکستری، همه چی رنگ شکستن می‌گیره
امیدای زنده تو دل من، با غروب، دوباره از نو می‌میره
کاش تو این آسمون بی‌انتها، دل من یه گوشه جا داده بشه
پشت این ستاره‌های کاغذی، راس راسی ستاره‌ای زاده بشه
صورتش مثل تو باشه، مَث تو: ساده و روشن و پاک و آفتابی
بدرخشه تو جهان رو سیاه، بدرخشه تو شبای بی‌خوابی
یه ترانه بخونه تو گوش من، من براش غصه هامو گریه کنم
تلخی روزای بی‌عبورشو، تلخی جمعه‌ها رو گریه کنم
بگه این ابر سیاه گریه دار چرا از تو آسمون رد نمی‌شه
می‌گذره تلخی این تنگ غروب یا می‌مونه پشت شیشه همیشه
اما باز چشمای من تو فکر اون روزای با تو و از تو روشنه
توی سینه، قلب بی‌قرار من، مَث یه زندونیه، مَث منه!

غرور شرقی

عباس کیقبادی

شب تیره قبیله، تشنه یه جرعه نوره

چاره درد قبیله، اسب و شمشیر و غروره

چی شد اون غرور شرقی، چی شد اون اسبای سرکش

واسه کشتن سیاهی، چی شد اون تیرای ترکش

بگو مردای قبیله، اسباشونو زین بذارن

واسه کشتن سیاهی بزن و آتیش بیارن

تو نذار نشون مردی دست نامردا بیفته

همین امروز، روز کاره، نذار به فردا بیفته

آخرین مرد قبیله، تو که از تبار دردی!

بت نامردیو بشکن، تو که مردی، تو که مردی

دستتو بگیر به زانو، داد بزن اسم علی رو

بکش از غلاف بیرون، ذوالفقار صیقلی رو

آخرین مرد قبیله، تو که از تبار دردی

بت نامردیو بشکن، تو که مردی، تو که مردی

صبح آدینه

عباس کیقبادی

دل من یه موج خسته س

تو بیا قرار اون باش

غرق تنهایی و غصه س

تو بیا کنار اون باش

دل تو، کعبه عشقه

دل من، کفتر عاشق

بی تو من بی پر و بالم

ای تو بال و پر عاشق

دل من یه آسمونه

تو بر اش ماه بلندی

دل من چشمه نوره

اگه چشما تو نبندی

واسه اومدن تو

آب و آینه می کارم

به جای هر شب هفته

صبح آدینه می دارم

وقتشه بیای

وقتشه بیای

مریم سقلاطون

وقتشه بیای و بارون بگیریه

زمینای خشک و بی حاصلمون

شب خوبی اومدیم؛ درو کنی

علفای هرزه رو از دلمون

قصه اینه که شب قدره و باز

اومدیم تا آبروداری کنی

همه دل خوشی مون اینه که تو

چشمه ای از دلمون جاری کنی

کافیه بشکنه سنگی از دلا

ز شکافش بزنه آب روون

کافیه دعا کنی و وابشه

گره های سخت کور بسته مون

یعنی امشب می شه اون شبی بشه

که تو دستی بکشی رو سر ما

لااقل امشب رو کم بیارن

پیشمون فرشته های اون بالا

توی ایوون می شینم رو به ضریح

از تو می خواهم که ما رو دعا کنی

قَسَمَت می دم به این کبوترا

گره های بسته مون رو واکنی

ص: ۱۲۲

چی بگم

علی ثابت قدم

آخ! چه بگم از این دل شکسته

از این غمی که تو دلم نشسته

غم نداری، نمی دونی غم چیه

نمی دونی دردی که دارم چیه!

خنده، ولی خنده های دروغی

گریه، ولی گریه ها پشت پرده است

تو زندگی راهی واسه م نمونده

هر جا که می رم، می خورم به بن بست

یه هم زبون از کجا پیدا کنم؟

سفره دل رو پیش کی واکنم؟

آره، دیوونه م، به خودم می خندم

آره می خندم، توی غم می خندم

خنده، ولی خنده های دروغی

گریه، ولی گریه ها پشت پرده است

تو زندگی راهی واسه م نمونده

هر جا که می رم، می خورم به بن بست

دلم به انتظار یه بهاره

بھاری از راه می رسه دوباره

می گن یکی می یاد که مہربونہ

درد دل عاشقا رو می دونه

ص: ۱۲۳

اون که بیاد، دیگه غمی ندارم

یه دنیا شادی رو می یارم به دست

وقتی که اون باشه، پر از امیدم

پس دیگه معنایی نداره بن بست

ص: ۱۲۴

باغچه رویا

جواد زهتاب

می رم از باغچه رؤیا گل نرگس بچینم

تا تو خوابم پا بذاری و کنارت بشینم

ای تب رسیدنت، دلیل پیچ و تاب من

عطر باغ پیرهنت، پیچیده توی خواب من

دل من می خواد با تو پر بزنه، چی کار کنه؟

اون بالا طرح کبوتر بزنه، چی کار کنه؟

چی می شه به خواب من، پا بذاره خیال تو

نمی شه به آسمون من، ببخشی بالتو؟

سرکوجه می مونم منتظر قرار تو

شمامو روز می کنم همه به انتظار تو

نکنه خیال تو یه شب سراغ من نیاد

نکنه بهار تو به کوچه باغ من نیاد

محمد کامرانی اقدام

صبح جمعه ای که بات بهار می آد

پر می دی به غنچه های تو قفس

با نسیم سایه عبای تو

بادای هرزه می افتن از نفس

دستاس قدیمی مادر تو

از زیر گریه ها بیرون می آری

واسه دنیایی که مهر و ماهشی

تو یه دونه چرخ گردون می آری

نداره بادی خیال کج به سر

نمی لرزه دیگه بید عاشقی

فصلی روی دست این فصلا می آد

فصل تازه وُ جدید عاشقی

سطح دریاچه ها پایین نمی ره

ارتفاع آسمون زیاد می شه

انحصار هفتا رنگو می شکنی

رنگای رنگین کمون زیاد می شه

واسه اونایی که دفتر ندارن

آسمون یه بوم نقاشی می شه

تا که آب تنی کنن ستاره ها

توی حوض لحظه ها کاشی می شه

ص: ۱۲۶

آشنای ناشناس

کبری موسوی قهفرخی

جاده های منتظر! پس آخر دنیا کجاس؟

آسمونا ابری آن! خورشید قصه ها کجاس؟

اونی که اخم همه غنچه ها رو وا می کنه

مهتابو تو برکه ها غرق تماشا می کنه!

تویی اون حاضر غایب که مخاطب منی

نور جاری ستاره میون شب منی!

خدا با عشق تو، تو کاسه ماه، نور می ریزه

توی شاخه های تاک، شراب انگور می ریزه

خدا، عطر نفست رو ریخته تو گلای یاس

اما تو خودت کجایی، آشنای ناشناس؟

بیا با دست خودت، پیکر شعرو تراش

توی خواب باغچه ها، تو عطر رازقی بیاش!

هوای انتظار

زهره حق شناس

دل تنگم پر درده، حالم از دنیا گرفته

تو گلوم نشسته بغض تلخ حرفای نگفته

جمعه بدجوری هواتو، داره این دل دیوونه

بیش تر از هر روز دیگه، می گیره از تو نشونه

فکر دیدنت یه لحظه، منو آرام نمی ذاره

دل به جز جدایی تو که گلایه ای نداره

چی می شد که یک نمازو، به تو اقتدا می کردم

چی می شد که با حضورت، می شدی دواي دردم

کاسه صبرم تمومه، به خدا دیگه بریدم

هر چه منتظر نشستم، روی ماهتو ندیدم

از شما چه پنهون آقا! بی شما دلم گرفته

بیشتر از هر روز دیگه، غروب آخر هفته

بیا و از سحر بگو

بیا و از سحر بگو

شهرام مقدسی

بیا و از سحر بگو

این شبا مهتاب نداره

برای دیدنت، چشم

یه عمره که خواب نداره

ستاره های آسمون

رو می شمرم، دونه دونه

شاید یکی شون از چشم

راز دلم رو بخونه

ستاره ها خوب می دونن

راز دل سپیده رو

از توی چشم می خونن

نگفته رو، ندیده رو

باید یکی بیاد و باز

دلیل روشنی بشه

کسی که مثل هیچکی نیس

نه رستمه، نه آرشه

باید یکی بیاد و باز

پنجره ها رو واکنه

پرنده های عاشقو

از تو قفس رها کنه

ص: ۱۲۹

قشنگ ترین روز خدا

قشنگ ترین روز خدا

کامران شرف شاهی

مث یه پنجره رو به نسیم

دلایمون پُره از عشق و انتظار

انتظاری که پر از شکفتنه

پُره از خاطره های بی شمار

نفسامون بوی خوب یاس می ده

چشما مثل نرگسای بی قرار

معنی وجود ما یک کلمه س

انتظار و انتظار و انتظار

می دونم می رسه یک روز شگفت

می یاد اون که معنی روشنیاس

روزی که قشنگ ترین روز زمین

روزی که بزرگ ترین روز خداس

می رسه تا قصه ها تازه بشه

همه چی دوباره اندازه بشه

حتی از تو خواب ما زشتی بره

هر چه خوبیه پرآوازه بشه

می رسه منجی ما بدون شک

اون که معنی شکوفا شدنه

مث گل توی چشای عاشقاس

مث خاری توی چشم دشمنه

ص: ۱۳۰

پیچکای عاشق

عباس محمدی

ماه می خواد تا جون داره به انتظارت بشینه

تا شاید بیندت یه شب، کنارت بشینه

آسمون دلش می خواد کبوتر حرم بشه

مث پیچکای عاشق رو دیوارت بشینه

چی می شد چشمای من، جاده زیر پات باشه

گاهی با تو راه بیاد، گاهی کنارت بشینه

تو کجایی که تموم ابراز خدا می خوان

اشکاشون رو شونه پر از بهارت بشینه

همه سنگا دوس دارن که پاره های دلشون

زیر پای مهربون آبشارت بشینه

وقتشه آقا!

وقتشه آقا!

مریم سقلاطون

بی کسی درد کمی نیس

پر شد از غصه دلامون

گلا پژمرده و زردن

زمینا تشنه بارون

حال و روز خوش نداریم

شب و روزمون سیاهه

بد جوری شکسته حالیم

دلامون بی سرپناهه

جمعه ها می یان و می رن

ولی از تو خبری نیس

روزگار بی تو آقا

جز غم و دربه دری نیس

کجا دنبالت بگردیم

بغضامون پاشیده از هم

سخته باشی و نبینیم

دلامون شکسته از غم

خوش به حال اون چشایی

که تو رویه لحظه دیدن

ندبه سر دادن و با شوق

به قدم گاهت رسیدن

ص: ۱۳۲

رو دلم غمی نشسته
بی کسی درد کمی نیس
بگو کی می آی مسافر
تو بیای، دیگه غمی نیس
گرگایی تو رخت میش آن
آدمای عصر ماشین
آدمای عصر پوچی
آدمای سرد و بدبین
کیه که ندونه دنیا
توی گردابی اسیره
کیه که ندونه جنگل
داره از عطش می میره
نه ستاره ها ستاره آن
نه پرنده ها پرنده
هیچی جای اولش نیس
حتی گریه ها و خنده
شاخه های سبز جنگل
سهم حلقه های دارن
ابرا آبستن دَرْدن
خون نبارن، چی ببارن؟

فرعونا کمین گرفتن

عصا تو بز ن به دریا

ص: ۱۳۳

تویی و قومت و دریا

وقتشه، وقتشه آقا!

اوج خواهش

اوج خواهش

علی دیرباز

یه روزی از همین روزا، یکی باید طلوع کنه

غروب تلخ رفتنو یکی باید شروع کنه

قصه عشق و زندگی که اوج خواهش منه

تشنه از تو خوننده، حریص با تو رفتنه

از تو شکوفه می زنه روح کویر بی کسی

خنده می شینه رو لب نرگسای دلواپسی

مسافر قصه ما یه عمریه منتظره

یه عمریه با دل خون، چشمای خیسش به دره

تو کوچه باغ خیس شب، بوی خوش رها شدن

نفس می ده به روح عشق، نفس می ده به شعر من

یه روزی از همین روزا، یکی باید طلوع کنه

غروب تلخ رفتنه، یکی باید شروع کنه

ص: ۱۳۴

مثل سایه با منی تو

مثل سایه با منی تو

محمدعلی جعفریان

این ترک خورده دل من، نذر بارون نگاهت

از روز شنبه تا جمعه، می شینم من سر راهت

تا بیایی و ببینی که دیگه رمق ندارم

روز من تیره ترینه، مثل چشمای سیاهت

مثل صبح روشنی تو، مثل سایه با منی تو

تو شبای ناامیدی، می درخشه روی ماهت

تو کویر خشک دل ها، عشق تو ابر بهاره

یه بیابون گل تشنه، می نشینه در پناحت

توی قاموس دل من، غیر اسم تو کسی نیست

این دل آینه نداره، غیر نقش روی ماهت

مثل پروانه می سوزم، چشمامو به در می دوزم

تا شاید برام بسوزه، دل پاک و بی گناحت

می دونم که مهربونه، یاد عاشقاش می مونه

تا نخواد، نمی شه عاشق، اینه عاشق! اشتباهت

دوره کویر

دوره کویر

سیدحسین متولیان

دوره، دوره کویره

اگه آسمون نباره

مرد بارونی مشرق

کاشکی برگردی دوباره

شب، حکومتش گرفته

دنیا، غرق درد و ماتم

دل زخمی محبت

تشنه یه تیکه مرهم

همه جا خونه و خنجر

فصل دشنه های تیزه

توی این قحطی احساس

سیل عشقتون عزیزه

شما مهربون و خوبین

می دونم به فکر مایین

سر راهتون می شینیم

تا به ما بگین کجایین

با نگاهت، دل ابرو

بشکنو کویرو تر کن

ص: ۱۳۶

تک سوار شهر فردا!

شب یلدا رو سحر کن

دوره، دوره کویره

اگه آسمون نباره

مرد بارونی مشرق

کاشکی برگردی دوباره

ص: ۱۳۷

انتظار خورشید

مهدی مردانی

یخ زده خون توی رگام، می لرزه بی تو، دست و پام

مثل یه آدم برفی ام که یخ زده حتی صدام

تو سرزمین قلب من، هزار ساله زمستونه

از مژه هام قندیل اشک می زنه کم کم جوونه

خورشید من، بدون تو ابراه چه حالی می کنن

می غرن و عقده شونو این جوری خالی می کنن

رو سر این آواره ها، تیر تگرگو می بارن

رو لب باغچه های ما بارون مرگو می بارن

دقیقه های زیر صفر، بعد تو بغضشون شکست

برف هزار ساله غم رو بر و دوش ما نشست

کی گفته که برف زمون، خاطره رو پاک می کنه

بعد هزار سال هنوزم، عشق تو کولاک می کنه

ماهی انتظار تو، یخ زده تو حوض چشام

باید یخا رو بشکنم تا بدونی که چشم به رام

دستای یخ بسته من هنوز تو خواب آتیشن

نگو که آدم برفی یا، عاشق خورشید نمی شن

یه روز سبز جمعه...

یه روز سبز جمعه...

صدیقه عظیمی نیا

تنگ غروب، یه روز سبز جمعه

یه روز خوب، یه روز سبز جمعه

یکی می یاد که خیلی مهربونه

درد تموم عالمو می دونه

تن پوشی از جنس ستاره داره

ابر بهاره، بی آمون می باره

طبعش به قدر آسمون بلنده

با ما می گریه و با ما می خنده

همه می گن که ناجی بهاره

می یاد نهال شادی رو بکاره

می یاد پرنده ها رو آزاد کنه

ویرونه های شهرو آباد کنه

می یاد که سر رو شونه هاش بذاریم

ما که به جز اون کسی رو نداریم

می یاد زمین ستاره بارون بشه

تموم کوچه ها چراغون بشه

اومدنش یه اتفاق خوبه

می گن یه جمعه موقع غروب

وقتی بیاد، هوا بهاری می شه

ص: ۱۳۹

لحن همه، لحن فناری می شه

عمریه یک قبیله چش به راشن

سیصد و سیزده تا سوار باهاشن

هر کی امام عصرو یاری کنه

ظهورشو لحظه شماری کنه

یکی از اون سیصد و سیزده تا هس

پا در رکاب آقا می جنگه، پس

بیاین با هم دس به دعا برداریم

دس توی دستای آقا بذاریم

ص: ۱۴۰

ماه پیشونی سارا جلوداریان

ماه پیشونی سارا جلوداریان

وقتی که حیاط خونه پر قاصدک بشه

غروبای عاشقونه پر قاصدک بشه

یعنی اون مسافر قدیمی از سفر می یاد

یعنی همراه پرستوهای خوش خبر می یاد

می یاد و اسب سپید جاده روزین می کنه

می یاد و تلخی روزگار و شیرین می کنه

ما تموم جمعه ها رو می شمیریم، تا برسه

همه ستاره ها رو می شمیریم، تا برسه

آبی آسمونی! با ما غریبگی نکن

حضرت ماه پیشونی! با ما غریبگی نکن...

ص: ۱۴۱

جمعه ای که داره می آد

جمعه ای که داره می آد

عباس احمدی

دلم می خواد داد بز نم

یه عمریه دیوونه تم

نشون به اون نشونی که

کفتر جلد خونه تم

دلم می خواد با گریه هام

خاک زمینو تر کنم

عشقتو فریاد بز نم

دنیا رو با خبر کنم

قیمت یک نگاتون

هرچی باشه، خریدمش

قربون اون چشا برم

که من هنوز ندیدمش

یه شب، هزار شب نمی شه

اگه که با ما سرکنین

ما بدا هم دوست داریم

آقا به مام نظر کنین

دقیقه های تلخمون

طاقة حرکت ندارن

مزرعه ها بی حاصلن

گندما برکت ندارن

ص: ۱۴۲

اینجا با سنگ و امی کنن

پنجره های بسته رو

بیشتر از آینه دوست دارن

شیشه های شکسته رو

روسرمون مدتی

بلا از آسمون می یاد

لب های تشنه، آب می خوان

دعا کنین بارون بیاد

قبیله! طاقت بیارین

شب می ره و سحر می شه

فرشته از راه می رسه

دیو می ره در به در می شه

دنیا که هر کی هر کی نیست

حساب داره، کتاب داره

شک نکنید که دیر یا زود

دعاهامون جواب داره

شاید خدای مهربون

به حالمون نظر کنه

جمعه ای که داره می آد

گریه هامون اثر کنه

تو بیا که جون بگیرم

تو بیا که جون بگیرم

محسن وطنی

یه مترسک تو کویرم

که تو چنگ غم اسیرم

از خدا چیزی نمی خوام

به جز اینکه زود بمیرم

قدیما بازی می کردم

لای ساقه های گندم

تا بمونه نون همیشه

توی سفره های مردم

اما حالا دیگه خشکه

همه جای خاطراتم

کجا رفته اون که می گفت

تا همیشه من باهاتم

کجا رفتن اون کلاغا

که می شستن روی شونه م

نمی ترسیدم از اینکه

واسه شون آواز بخونم

قدیما با اینکه از من

یه جورایی کینه داشتن
تو دل مزرعه هاشون
منو تنها نمی داشتن
وقتی تو مزرعه هامون
کسی بذری نمی پاشه
بهتره تن مترسک
هیزم بخاری باشه
تو که از نگاه خیست
تن باغا جون می گیره
به خدا کویر، غریبه
کاری کن دلش نگیره
یه مترسک تو کویرم
تو بیا که جون بگیرم
اگه تو پیشم نباشی
به خدا قسم، می میرم

ص: ۱۴۵

بخش سوم: دوبیتی و رباعی

اشاره

بخش سوم: دوبیتی و رباعی

ص: ۱۴۶

زیر فصل ها

تو می آیی

صحن دل

بهار همیشه

بهار

زالال

طاقت دیدار

خلوص

نفس نسیم

بهاران

پیام عشق

فُرادا خواندیم!

صد جمکران دل

تو می آیی

زالال نورش جاری است

اشک روان آوردیم

تو را می بینند!

برگرد

ای دوست!

می آید از ماه

روح سحرهادی

مردود

فانوسی چشم تو

انتظار

تومی آیی

تومی آیی

قیصر امین پور

تو آرامی، تو آشوبی، تو خوبی

تومی آیی که زشتی را بروبی

تو چون ماهی، ولی کاهش نداری

تو خورشیدی، ولیکن بی غروبی

صحن دل

صحن دل

هدایت الله برزویی

بین اشکی که در هر لحظه جاری است

از آن چشم قشنگ یادگاری است

برای مقدم سبز تو ای خوب

تمام صحن دل آینه کاری است

بهار همیشه

بهار همیشه

عبدالحسین رحمتی

نگاهت آبروی روزگار است

نباشی، سهم دلها انتظار است

چو آیی با سبدهای طراوت

تمام فصل‌ها، فصل بهار است

ص: ۱۴۷

بهار

بهار

ایرج زبردست

ای کاش شبی ظهور می کرد بهار

از کوچه دل عبور می کرد بهار

من زردترین قصه عشقم، ای کاش

یک لحظه مرا مرور می کرد بهار

زالال

زالال

دل تشنه حرف های دریایی توست

محتاج تو و دعای دریایی توست

ای رود زالال مهربانی دیری است

دل منتظر صدای دریایی توست

طاعت دیدار

طاعت دیدار

قیصر امین پور

هم روی تو را طاعت دیدار کم است

هم چشم مرا جرئت این کار کم است

من کمتر از آنم که تو را درک کنم

آگاهی من ز عشق بسیار کم است

خلوص

خلوص

جواد محقق

خم های خلوص با تو گرم جوشند

مستان شب از ترنمت مدهوشند

وقتی که نماز صبح را می خوانی

از شرم، ستاره های شب خاموشند

نفس نسیم

نفس نسیم

ای با نفس نسیم، نامت جاری

صد چشمه نور در پیامت جاری

تا ظهر ظهور حضرت «مهدی» باد

پیوسته به گوش جان، کلامت جاری

بهاران

بهاران

محمود فضیلت

بهاران با من شیدا نوا داد

نوا از روشن آئینه ها داد

خدایا این نوا با من چها کرد

نمی دانم ز من دل برد یا داد

پیام عشق

پیام عشق

مرا لاله، پیام عشق و خون داد

پیام از واژه های واژگون داد

کفن پوشی ز دشت سرخ لیلی

به مجنون بلا درس جنون داد

فُرادا خواندیم!

فُرادا خواندیم!

محمدعلی مجاهدی

با یاد تو، غم نامه مولا خواندیم

از غربت مادر تو زهرا خواندیم

ما را گُششد این غم که نماز خود را

در مسجد جمکران فُرادا خواندیم

صد جمکران دل

صد جمکران دل

غلام رضا میرزایی

به یاد تو کران تا بی کران دل

برایت می تپد هفت آسمان دل

کدامین جمعه می آیی؟ که از شوق

کنم تقدیم تو صد جمکران دل

تومی آبی

تومی آبی

غلام رضا میرزایی

نمی بینم جهانت را فراموش

زمین و آسمانت را فراموش

تومی آبی، نخواهد کرد هرگز

دل من جمکرانت را فراموش

زلال نورش جاری است

زلال نورش جاری است

محمدعلی مجاهدی

در آینه ها، زلال نورش جاری است

در مسجد جمکران، حضورش جاری است

در خلوت عشاق دل افروخته نیز

انوار دل آرای ظهورش جاری است

اشک روان آوردیم

اشک روان آوردیم

محمدعلی مجاهدی

صد قافله دل، به جمکران آوردیم

رو جانب صاحب الزمان آوردیم

دیدیم که در بساط ما آهی نیست

دامن دامن اشك روان آورديم

ص: ۱۵۱

تو را می بینند!

تو را می بینند!

محمدعلی مجاهدی

آنان که به جمکران صفا می بینند

در خلوت دل، نور خدا می بینند

عشاق دل افروخته در پرده اشک

بی پرده، تو را، تو را، تو را می بینند

برگرد

برگرد

مهدی رحیمی

امشب به جنون کشیده میلم، برگرد

ای جاری ندبه در کمیلیم، برگرد

بی تو، شب تاریک مرا نوری نیست...

برگرد ستاره سهیلم، برگرد

ای دوست!

ای دوست!

قربان علی عالی زاده

با هرچه غریبه، مهربانی ای دوست

خورشید زمین و آسمانی ای دوست

آنان که به چشمان تو ایمان دارند

گویند که صاحب الزمانی ای دوست

ص: ۱۵۲

می آید از ماه

می آید از ماه

هادی مهری خوانساری

می آید از انتهای دنیا از ماه

چشمان فرشتگان عاشق در راه

زیبایی رویش از پری افزون است

لاحول و لا قوه الا بالله

روح سحرهادی

روح سحرهادی

مهری خوانساری

ما منتظریم از سفر برگردد

امید رهایی بشر برگردد

یک عمر نشسته ایم با این امید

تا صبح دمی، روح سحر برگردد

مردود

مردود

هادی مهری خوانساری

غزل مرد مسافر! زود برگرد

بیا ای مهدی موعود! برگرد

اگر روی تو را بینم، قبولم

وگرنه می شوم مردود، برگرد

ص: ۱۵۳

فانوسی چشم تو

فانوسی چشم تو

غلامرضا میرزایی

غبار غم گرفته خانه ام را

شکسته این دل دیوانه ام را

بیا فانوس چشمت را بیاور

که تا روشن کند کاشانه ام را

انتظار

انتظار

سیدحبيب نظاری

مرا از شرمساری ها رها کن

ز دست بی قراری ها رها کن

بیا یک صبح آدینه دلم را

از این چشم انتظاری ها رها کن

جهان در حسرت آینه مانده است

گرفتار غمی دیرینه مانده است

شب سردی است بی تو بودن ما

بگو تا صبح چند آدینه مانده است

ستم، آشوب نامردی زیادست

غم و اندوه بی دردی زیادست

دل من خوب می داند پس از این

امید این که برگردی زیادست

ص: ۱۵۴

تو و چشم انتظاری تا قیامت

و درد بی نشانی تا قیامت

دعا کن زودتر آقا بیاید

که در غربت نمانی تا قیامت

ص: ۱۵۵

۱. آرشیو روزنامه کیهان، صفحه ادبیات، ۱۳۷۳ _ ۱۳۸۲.
۲. امام خمینی رحمه الله، گزیده ادبیات (۸۷)، تهران، نیستان، ۱۳۷۹.
۳. امور فرهنگی ستاد نیمه شعبان، در آستانه خورشید، نشر نور ولایت، ۱۳۷۶.
۴. امین پور، قیصر، گزیده اشعار، تهران، نشر مروارید، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
۵. انجمن شعر و قصه استان قم، پرنده ها که بیایند، قم، نشر دارالهدی، ۱۳۸۰.
۶. تنکابنی، سیدضیاءالدین، مدایح و مرثی آل محمد علیهم السلام، نشر نامه، ۱۳۷۶.
۷. تونه ای، مجتبی، شکستنی شده ام، نشر پردیسان، ۱۳۸۱.
۸. جشنواره شعر علوی، صورت پیوند جهان، دفتر پنجم، نشر شلفین، ۱۳۸۳.
۹. خطیب رهبر، خلیل، دیوان غزلیات سعدی، تهران، نشر مهتاب، چاپ هشتم، ۱۳۷۴.
۱۰. رسول زاده، جعفر، سروش ولایت، قم، رواق اندیشه، ۱۳۷۵.
۱۱. عاطفی، یدالله، غزلیات شهریار، تهران، نشر پروین، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.
۱۲. کاشانی، مشفق، گزیده ادبیات معاصر (۱۴)، تهران، نیستان، ۱۳۷۹.
۱۳. گروه شاعران، هزار سال شعر فارسی، نشر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۹.
۱۴. مجاهدی، محمد علی، خوشه های طلایی، قم، نشر مسجد مقدس جمکران، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۱۵. _____، سیمای مهدی موعود در شعر فارسی، قم، نشر مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۰.
۱۶. محقق، جواد، گزیده ادبیات معاصر (۷۸)، تهران، نیستان، ۱۳۷۹.
۱۷. مشتاقی و مهجوری، ویژه نامه جشنواره شعر انتظار، تهران، نشر آسمان، ۱۳۸۴.
۱۸. موسوی، سید مهدی، هرم حضور، تهران، نشر مؤسسه آینده روشن، ۱۳۸۵.

۱۹. مهری آتیه، عباس، گزیده ادبیات معاصر (۶۴)، تهران، نیستان، ۱۳۷۹.

۲۰. مؤید، نغمه های ولایت، مشهد، نشر علی زاده، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.

۲۱. نظاری، سید حبیب، گزیده ادبیات معاصر، (۱۲۲)، تهران، نیستان، ۱۳۸۰.

۲۲. _____، مجموعه دیدار، تهران، نشر دبیرخانه دو سالانه شناخت ابعاد وجودی حضرت مهدی، ۱۳۷۸.

۲۳. نخعی، حسین، دیوان فروغی بسطامی، تهران، امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۴۲.

۲۴. نفیسی، سعید، دیوان عراقی، تهران، نشر جاویدان، چاپ ششم، ۱۳۷۰.

۲۵. _____، دیوان هلالی جغتاری، تهران، نشر سنایی، چاپ سوم، ۱۳۷۵.

۲۶. هاشمی، نیره سادات، مهر مهربان، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۳.

۲۷. یوسفی، محمدحسن، سروش منتظران، نشر عصر ظهور، ۱۳۷۷.

فهرست الفبایی اشعار

فهرست الفبایی اشعار

آرزو ... ۸

آشنای ناشناس ... ۱۲۱

آفتاب پنهانی ... ۵۷

آینه ... ۷۷

از خود گذشته ایم ... ۱۸

اشک روان آوردیم ... ۱۴۴

اگر برگردی ای موعود! ... ۷

امید بسته ام ... ۲۸

انتظار ... ۵۲

انتظار ... ۱۴۵

انتظار خورشید ... ۱۳۱

انتظار ماه تو ... ۴۱

انتظارهای پیاپی ... ۵۱

اوج خواهش ... ۱۲۸

ای آخرین ستاره! ... ۳۲

ای آفتاب گم شده ... ۶۷

ای دوست! ... ۱۴۴

ای مهربان ... ۸۶

این جمعه هم بی تو ... ۳۱

این مخاطب ها ... ۲۶

... با اون اسب سفید ... ۹۹

باران ... ۸۹

باز آی ... ۸۸

باغچه رویا ... ۱۱۹

بال رها ... ۹۳

برگرد ... ۱۴۴

بغض جمکرانی من ... ۶۲

بهار ... ۱۴۱

بهاران ... ۱۴۲

بهار چشم هات ... ۵۰

بهار در راه است ... ۶۴

بهار سبزپوش ... ۳۵

بهار من ... ۸۲

بهار نزدیک است ... ۱۴

بهار همیشه ... ۱۴۱

به خورشید رسیدیم ... ۲۰

به عشق جمعه ... ۱۰۳

بهونه عمر زمین ... ۱۰۵

بیا و از سحر بگو ۱۲۳۰۰۰

بی تو ۵۴۰۰۰

بی قرار ۳۴۰۰۰

پایان حیرانی ۵۶۰۰۰

ص: ۱۵۷

پرستوها ۲۳۰۰۰

پرنده ها که بیایند ۴۷۰۰۰

پیام عشق ۱۴۳۰۰۰

پیچکای عاشق ۱۲۵۰۰۰

تسبیح تو ۲۲۰۰۰

تصویر فردا ۹۰۰۰۰

تمام جاده را رفتم... ۶۰۰۰۰

تمنا ۶۰۰۰۰

تمنا ۱۹۰۰۰۰

تو بیا که جون بگیرم ۱۳۷۰۰۰

تو در چه عالمی ۱۵۰۰۰

تو را می بینند! ۱۴۴۰۰۰

تو می آیی ۱۴۱۰۰۰

تو می آیی ۱۴۳۰۰۰

جاده های بارونی ۱۱۲۰۰۰

جز این تمنایی نداریم ۶۶۰۰۰

جمعه آخر ۱۰۹۰۰۰

جمعه ای که داره می آد ۱۳۵۰۰۰

جمعه موعود ۷۸۰۰۰

جمعه های بی نشونی ۱۰۱۰۰۰

جمعه هایی _ که تو نیستی ... ۱۱۴

چراغونی ... ۱۰۰

چشم به راه ... ۵۵

چی بگم ... ۱۱۸

حافظ ... ۵۳

حسرت درمان ... ۱۰

حسن اختتام ... ۷۶

خانه های کی بود ... ۴۸

خلوص ... ۱۴۲

خودت دعا کن ... ۳۳

دار آفتاب ... ۴۵

داره دیر می شه ... ۱۰۷

درد دل ... ۱۰۸

ص: ۱۵۸

در مدار چشمانت ... ۶۱

دست قنوت ... ۹۷

دوره کوبیر ... ۱۳۰

دیده شب زنده دار من ... ۳۸

رد پای آسمون ... ۱۱۱

رعایت ... ۱۲

روح سحر ... ۱۴۵

رود آینه ... ۶۹

زالال ... ۱۴۲

زالال نورش جاری است ... ۱۴۳

زمستانی ... ۱۷

زمین یک روز ... ۷۵

سبزترین فصل سال ... ۹

سلام ... ۲۵

سمت بهشت ... ۲۴

صبح آدینه ... ۱۱۶

صبح بی تو ... ۸۵

صبح چهلم ... ۸۰

صحن دل ... ۱۴۱

صدایت می کنم ... ۵۸

صد جمکران ۱۴۳۰۰۰

طاقت دیدار ۱۴۲۰۰۰

طرح لبخند تو ۷۰۰۰۰

طلیعه موعود! ۷۲۰۰۰

ظہور کن ۵۹۰۰۰

غروب شد... نیامدی ۸۷۰۰۰

غرور شرقی ۱۱۵۰۰۰

غزل موعود ۳۶۰۰۰

غم عشقت ۱۱۰۰۰

فانوسی چشم تو ۱۴۵۰۰۰

فُرادا خواندیم! ۱۴۳۰۰۰

قسم به خون ۴۰۰۰۰

قسمت من... ۹۸۰۰۰

قشنگ ترین روز خدا ۱۲۴۰۰۰

قیامت عظاما ۴۶۰۰۰

کوچه کوچہ جست وجو ۷۳۰۰۰

کی ظہور می کنی؟ ۷۱۰۰۰

گفتی کہ پشت ابر نمی مانی ۲۹۰۰۰

گل اطلسی ۱۰۲۰۰۰

گل باغ آشنایی ۵۰۰۰۰

گل بکار! ۶۸۰۰۰

گل شب بو ۶۳۰۰۰

گل محمدی ۱۱۳۰۰۰

گلوی پینه بسته ۴۴۰۰۰

لطافت آفتاب ۳۷۰۰۰

ماه پیشونی ۱۳۴۰۰۰

مث آفتاب ۱۰۴۰۰۰

مثل سایه با منی تو ۱۲۹۰۰۰

مرد آسمانی ۸۳۰۰۰

مرد موعود ۹۱۰۰۰

مردود ۱۴۵۰۰۰

مردی از راه می آید... ۸۴۰۰۰

موج رویاها ۷۴۰۰۰

موسای نگاه تو ۴۲۰۰۰

موعود جمعه ۹۲۰۰۰

مهر و ماه ۱۲۰۰۰

می آید ۳۰۰۰۰

می آید از ماه ۱۴۴۰۰۰

می آیی... ۲۷۰۰۰

می دونم تو مهر بونی ۱۱۰۰۰

نفس نسیم ۱۴۲۰۰۰

نگار می رسد ۲۱۰۰۰

نیامدی ۳۹۰۰۰

نیامدی ۴۹۰۰۰

وعده دیدار ۸۱۰۰۰

وقت است که باز آیی ۱۶۰۰۰

وقتشه آقا! ۱۲۶۰۰۰

وقتشه بیای ۱۱۷۰۰۰

هنوز... ۷۹۰۰۰

هوای انتظار ۱۲۲۰۰۰

یا تو یا گریه ۴۳۰۰۰

یار آمدنی است ۶۵۰۰۰

یار می آید ۱۳۰۰۰

یه روز سبز جمعه... ۱۳۲۰۰۰

ص: ۱۵۹

نمایش شاعران

نمایش شاعران

آسمان، محمدجواد، ۲۷

احمدی، عباس، ۱۳۵

احمدی، محسن، ۸۴

اخلاقی، زکریا، ۵۵

اخوان ارمکی، عباس علی، ۱۰۲

اربعین، رضا، ۲۸

اسرافیلی، حسین، ۶۰

اسماعیلی، ابراهیم، ۳۵

اشرفی، مهدی، ۲۹

اصفهان‌ی، حکیم صفای، ۱۱

اکبرزاده، امیر، ۱۰۷

اکبری، محمدتقی، ۳۶

امیری اسفندقه، مرتضی، ۶۵

امین، الهام، ۸۶

امین پور، قیصر، ۱۴۲، ۱۴۱، ۸۵، ۷۰، ۵۷، ۱۲، ۹

برزویی، هدایت‌الله، ۱۴۱

بوالحسنی، محسن، ۱۱۴

بهجتی، محمدحسین، ۲۲

بیابانکی، سعید، ۶۲

تابش، قنبرعلی، ۹۰

تاری، محمود، ۳۷

ترکی، محمدرضا، ۷۱

تونه ای، مجتبی، ۳۸، ۳۹

ثابت قدم، علی، ۱۱۸

ص: ۱۶۰

ثابت محمودی (سهیل)، ۱۴،

جعفریان، محمدعلی، ۱۲۹،

جلوداریان، سارا، ۱۳۴،

جهاندار، مهدی، ۵۲، ۸۷،

حاجتیان فومنی، علی، ۶۹،

حاجی هاشمی، حسین، ۱۰۳،

حافظ، ۱۶، ۲۰، ۵۳،

حجتی، حامد، ۴۰،

حساس، سفیدرضا، ۹۹،

حسینی، مهری، ۴۱،

حق شناس، زهره، ۱۲۲،

خمینی، روح الله، ۸۱،

داوودی، علی، ۲۳، ۸۹،

دیرباز، علی، ۱۲۸،

رحمتی، عبدالحسین، ۱۴۱،

رحیمی، خدیجه، ۳۱، ۴۲،

رحیمی، مهدی، ۸۰، ۱۴۴،

رضازاده، سیدمحمدعلی، ۴۳،

رضایی، عباس، ۳۰،

رضوانی شیرازی، ۸،

رمضانی، حامد، ۴۴

زارع، نجمہ، ۴۵

زبردست، ایرج، ۱۴۱

زہتاب، جواد، ۱۱۹

سعادت شایستہ، علی، ۱۱۱، ۱۱۲

سعدی، ۱۹

سعیدی راد، عبدالرحیم، ۵۹

سقلاطون، مریم، ۴۶، ۱۱۷، ۱۲۶

سنجری، محمود، ۶۴

شرافت، سید محمد جواد، ۱۱۳

شرف شاہی، کامران، ۱۲۴

شکار سری، حمید رضا، ۷۲

شمسی پور، نعمت اللہ، ۶۱

صادقی پناہ، حسن، ۴۷، ۴۸

ص: ۱۶۱

صادقی، حمید، ۹۷

صفاریان، حسین، ۱۰۴

طارمی، فاطمه، ۲۴، ۲۵

طوسی، مهدی، ۳۲

عالی زاده، قربان علی، ۱۴۴

عراقی همدانی، ۵

عزیزی، نجمه، ۸۸

عظیمی مهر، اصغر، ۹۱

عظیمی نیا، صدیقه، ۱۳۲

علوی، سیدسلیمان، ۱۰۸

فخر موسوی، سید محمود، ۹۸

فرجی، مهدی، ۹۲

فروغی بسطامی، ۶

فضیلت، محمود، ۱۴۲

قزوه، علی رضا، ۶۸، ۷۵، ۱۰۰

کاشانی، مشفق، ۸۲

کاکایی، عبدالجبار، ۶۷، ۷۴، ۱۰۱

کامرانی اقدام، محمد، ۱۲۰

کیقبادی، عباس، ۱۱۵، ۱۱۶

گودرزی، یدالله، ۸۳

متولیان، سیدحسین، ۱۳۰

مجاهدی، محمدعلی، ۵۶، ۱۴۳، ۱۴۴

محبت، محمدجواد، ۷۶

محدثی خراسانی، زهرا، ۹۳

محقق، جواد، ۱۳، ۱۴۲

محمدی امین، صالح، ۵۸

محمدی، عباس، ۱۲۵

مردانی، مهدی، ۱۳۱

مقام معظم رهبری، ۵۴

مقدسی، شهرام، ۱۲۳

موحدی نیا، سعید، ۴۹

موسویان، انسیه، ۶۳

موسوی، سیدعلی اصغر، ۵۰

موسوی، سیدمهدی، ۲۶

ص: ۱۶۲

موسوی قہفرخی، کبری، ۱۲۱

مولوی، ۱۵، ۲۱

مہری آتیہ، عباس، ۷۳

مہری خوانساری، ہادی، ۱۴۴، ۱۴۵

مہیجی، سودابہ، ۱۰۵

میرزایی، غلام رضا، ۱۴۳، ۱۴۵

میرزایی، محمدسعید، ۷۹

میرشکاک، یوسفعلی، ۷

نصیرپور، رحمت اللہ، ۷۸

نظاری، سیدحبیب، ۵۱، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۵

نظری، ابوالفضل، ۳۳، ۳۴، ۷۷

نوربخش، مرتضی، ۱۷

وطنی، محسن، ۱۳۷

ہراتی، سلمان، ۶۶

ہلالی جغتایی، ۱۸

یاسری، محمدرضا، ۱۰

ص: ۱۶۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

